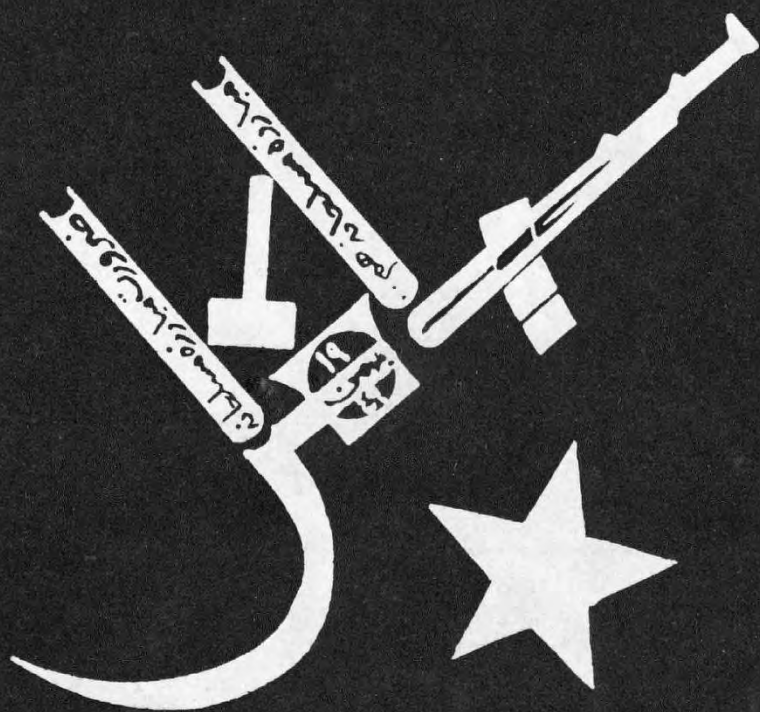




زندگینامه و دفاعیات رفیق تره گل

مختصری از تاریخچه

رفیق اشرف دهقانی

متن دفاعیه مبارز شهید هوشنگ ترگل

گروه جاوید آرمان خلق

و

مزارش چریکهای فدائی خلق از

مبارزات دانشجویان تبریز

رفیق شهید هوشنگ تره گل در خانواده‌ای فقیر در بروجرд بد دنیا آمد. بخاطر فقر مادی خانواده اش امکان درس خواندن نیافت. او از همان زمان که توانست کار کند مجبور بود بخاطر کمک به زندگی پدر و مادرش کار کند و کار را با شاکردی در یکی از مغازه‌های بروجرд آغاز کرد. تره گل هنوز به سنی نرسیده بود که حتی ضرورت کار را احساس کند که در جامعه طالبانه طبقاتی ما به کار کشیده شد. سالیانی را بهمین‌سان در بروجرд گذراند تا اینکه تصمیم گرفت به تهران سفر کند. در تهران در کارگاهی مشغول کار شد و از همین زمان بود که بیشتر با مسائل سیاسی آشنا گشت و بواقعیات جامعه پی برد. طی تمام دوران زندگی خود با دوست هم شهری خویش بهرام طاهرزاده یکجا بود و وقتی نیز بروجرд را ترک کرد و به تهران رفت با او در تماس بود. این دو رفیق از احساسی همانند برخوردار بودند. در زمانی که رفیق تره گل تهران بود این احساس همگونی را نامه ها بهم نزد یکتر و نزد یکتر میکردند. بهمن ماه سال ۱۳۴۶ یکی از این نامه ها بدست پلیس افتاد. در نامه تجدیدی از چه کوآرا شده بود. مزدوران پلیس طاهرزاده را در بروجرд شبانه بسین راه باشگاه و خسمانه اش دزدیدند و دستبند زده به تهران بردند. در تهران نیز صبحگاه به سراغ ترگل رفتند و هر دو را بعد و سلول انفرادی قزل قلعه انداختند. نامه که "مدرك" در آن بود لو رفته بود و حال ساواک میخواست بقیه قضایا را باصطلاح کشف کند. زمانی بود که گروه قهرمان جزئی را تازه کشف کرده بودند و ساواکی ها میگفتند که "جیب هر کدام دست میکی بجای قلم هفتتیر پیدا میکی". یکی از دوره‌های سخت زندان بود و این سختی شامل حال این دو کارگر قهرمان نیز شد. روزها شکنجه‌شان دادند که بقیه مسائل را کشف کنند اما هیچ سودی نداشتند. آخره آگاهی و هشیاری این دو کارگر دلاور کار خود را کرد و پلیس ضمن بازجویی ها دریافت که " اشتباه دستگیر کرده است". هشیاری و دقتی که این دو فرزند انقلابی خلق ما از خود نشان دادند باعث شد که ساواک گمان کند با آدم‌های عادی نا آگاه طرف است. نیمه اردیبهشت ۷ بود که دوره اول بازداشت آنان پایان یافت و آزاد گشتند. این زندان بویژه همیند بودن با قهرمانانی چون بیژن جزئی، عباس سورکی، طرار زاهدی و احمد افشار پیگارگران گروه جزئی در پرداخته شدن این دو کارگر قهرمان نقشی عظیم داشت. در واقع این سه ماه بابت يك دوره کامل تحصیل در مکتب انقلاب بود. تره گلی که در بهار سال ۷ از زندان آزاد شد از زمین تا آسمان یاتره گلی که در زمستان سال ۶۶ دستگیر شده بود فرق میکرد. خود در دفاعیاتش میگوید:

"پس از آزادی از اولین بازداشت‌م دیگر چیزی بخیرم و سعاد نشان برام وجود نداشت و اکنون هم جز همین و سعاد نشان برام دنیای دیگری تصور نیست. بهمین‌منظور به میان مردم رفتم. در میان آنها گشتم و در بطن جامعه در میان خیل فقر و درماندگی، در میان معضلات و تضاد های آشتی ناپذیر زمینه یکجوش را در سیر تکامل اجتماعی یافتیم."

پس از این زندان رفیق تره گل میکوشد فعالیتانقلابی گسترده‌ای را آغاز کند و با ایمان به اندیشه انقلابی و لزوم آموزش مارکسیسم لنینیسم به پخش آثار انقلابی میپردازد. رفیق تره گل در این زمان در برابر دانشگاه مبساط

كويك كتابفروشی داشت كه روی آن جز كتابهای درسی دانشگاه و چند جزوه جامعه‌شناسی و اقتصادی چپ‌ساز بیشتری دیده نمیشد. اما آنها كه او را می‌شناختند میدانستند كه این چند كتاب سروش يك‌كار انقلابی است. تیره كل در كنار همین چند كتاب ساعت‌ها با دانشجویان بحث میکرد و در غیرهال كه پیوسته با هشیاری تمام ميكوشید كه به "حس‌خود برتر بینی" دانشجویان برخورد غیر سازنده نكند. راه پیش‌پایشان میگذاشت. او آثار انقلابی اكثر شون ماركسیسم لنینیسم را خطی یا تاپ شده داشت كه در گوشه و كنار مخفی کرده بود و هر وقت آدم‌تری می‌یافت پس از چند دقیقه‌ای عیبت با كتاب و با لیخندي بر لب پیدا میشد. آنچنان صمیمی برخورد میکرد كه انسان از همان لحظه اول خود را رفیق اوسیدید و مهم این بود كه او همیشه درست تشخیص میداد كجا و با چه کسی این صمیمیت پرولتری خود را نشان دهد. در جریان همین مبارزاتش و مدتی پس از آزادی از اولین بازداشت بود كه باز به جنگال آدم‌زدان رژیم محمد رضاشاهی افتاد و اینبار يك سال زندانش طول كشید. باز این دوره يكساله در فوam یافتن شخصیت انقلابی این فرزند خلق نقشی عظیم داشت. او با صحنه‌هایی در زندان روبرو شد كمزیر و روپین كرد. خود در دفاعیاتش در این مورد چنین ميكويد:

"پس از مدتی برای بار دوم بازداشت شدم. در طول بازداشت يكساله ام انعام ميكتم كه اخگرهای مبارزه در وجودم به شعله‌هایی ملتهب و سوزانیدل شدند. چه انگیزه‌هایی باعث شعله‌ور شدن آن اخگرها شد. بیشك فجایعی كه قلب‌پاك از برخورد با آنها ناچار از نیش و خونباری است. آری دیدم كه چگونه انسانها و هموطنانم قربانی امیال و هوسهای مثنی‌دزد بنام قاضی محكمه میشوند. دیدم كه چگونه مردم در تار و پود سیستم بوروکراتيك مبتدلی دست و پا زده قربانی میشوند."

زندان و جامعه - كه در واقع اینهم زندانی بزرگتر است - رفیق تیره كل را انسان كه باید ساخته بودند. دیگر بقول خودش هیچ چیز برایش مطرح نبود جز زندگی توده‌ها. اساس تشكیلات گروه جاوید آرمان خلیق بعنوان يك گروه متشكل و البته بر پایه آشنائی‌ها و رفاقت‌های قبلی در این زمان گذاشته شد. هر كس در گوشه‌ای و در رابطه با دیگر اعضاء گروه به كار انقلابی پرداخت. كنیرائی فهران كه بعدا در زندان و در زیر شكجهمای و وحشیانه آدم‌كشان ساواك حماسهای فراموش‌نشده‌اش ساخت به دانشگاه تبریز، ناصر كریبی كه بارخانه‌نیشكر هفت تپه و تیره كل و طاهر زاده نیز به روستاهای بروجرد میروند. میدان فعالیتهوسیع در اینجا در برابر این قهرمانان كسترد داشت. این دو كاركر رزمنده و آگاه كولمبارها خود را پراز كتاب و دارو ميكند و به روستاها و به میان دهقانان و ظن خود میروند و آنچنان پیوندی با توده‌های زحمتكش دهقانان لرستان می‌یابند و آنچنان در بین آنان جای افتند كه پس از اعلام خبر شهادتشان ماهها روستاهای محل تار آنان سوگوار میماند. در همین زمان گروه مشمول تكثیر و پخش آثار انقلابی نیز هست. و در همین زمان است كه گروه بخاطر رفع نیاز مادی خود بفكر صادره بانك آراكاه است كه طاهر زاده و كریبی بدست پلیس می‌افتند. با كشف روابط قبلی بین افراد،

اعضای دیگر گروه هم دستگیر میشوند . دلاوران گروه آرمان خلق در زندان و در زیر شکنجه براسنی حماسه‌ها آفریدند .

رژیم جنایت پهنه پهلوی ماه‌ها این قهرمانان عزیز را زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها گذاشت به امید اینکه وادار به تسلیمشان کند اما نتوانست . هیچ‌گونه تهدید و تنظیمی در آنان کارگر نداشت . چون‌گوه ایستادند . همه شکنجه‌ها را تحمل کردند و در آخر نیز شهادت انقلابی خود را با آغوش‌پارپذیرفتند . رژیم ضد خلقی پهلوی در آستانه برگزاری جشن جنایتکارانه و هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی . قهرمان نستوه آرمان خلق رفقا : بهرام ظاهرزاده ، هوشنگ تره گل ، ناصر کریمی ، ناصر مدنی ، همایون کنیرائی را به‌کلوله بست . نه خبر دستگیری و نه خبر شهادت این رفقای انقلابی هیچ‌یک از طرف رژیم ضد خلقی پهلوی اعلام‌نشد (حسین کریمی برادر ناصر در زیر شکنجه شهید شد) باین امید عبت‌که فراموش‌کردند و خلق ما آنها را نشناسد . امید بهیودهای بود و طولی نکشید که خبر این جنایت بگوش خلق ایران و مردم دیگر جهان رسید و امروز که نزدیک به دو سال از آن زمان می‌گذرد دفاعیه رفیق کارگر تره گل شهید بالاخره بدست ما رسید و بدینوسیله در دستر هموطنان قرار میگیرد .

رفیق شهید تره گل به عنوان سخنگوی طبقه کارگر قهرمان وطن‌ما در بیدادگاه فاشیستی محمد رضا شاه از جنایات ، از ستم‌ها ، از فساد و از آنچه انقلاب را گریز ناپذیر میکند سخن میگوید و پیوندگان را ما انقلاب را ره‌مینماید و چمارزنده و عظیم است رهنمودهای این کارگر قهرمان .

رفیق شهید تره گل به گفته خود قطره‌ای از دریای زحمتکشان است و دفاعیه او بانگ رسای زحمتکشان وطن ماست .

به ایستادگی و مقاومت‌کوه مانند و به آگاهی انقلابی این کارگر دلاور - که یکپارچه فضائل پرولتاری بود - و دیگر رفقای شهید و اسیر آرمان خلق درود می‌فرستیم .

بگذار تا جهانیان بدانند در وطن‌ما چه انسانهای بزرگی به جرم آزادی اعدام میشوند .

بگذار تا همه مردم ما بدانند طبقه کارگر قهرمان وطن‌ما چه الماس‌های درخشانی به پیکر عظیم رزهرولتاریا^ی جهان تقدیم کرده است .

بگذار تا استعمارگران جهانی بدانند در وطن‌ما با چه انسانهای مصمم و آگاه و پولادین اراده‌ای روبرو هستند .

اسامی شهدا و اسرای گروه جاوید آرمان خلـــــــیق
با رای دادگاه تجدید نظر شماره ۱ در مورد آنها

۱ - عمایون کنیرائو	دانشجوی دانشکده ادبیات تبریز	رای صادره	اعدام
۲ - هوشنگ تره کل	کارگر	"	اعدام
۳ - بهرام طاهر زاده	دانشجوی سابق و سپاهی دانش	"	اعدام
۴ - ناصر کریمی	کارگر فنی	"	اعدام
۵ - ناصر مدنی	دانشآموز سال ششم	"	اعدام
۶ - حسین کریمی	رفیق انقلابی که در جریان امر مبارزه در اواخر سال ۹۹ شهید گردید -		
۷ - محمد حسن دست پرورده	دانش آموز سال ششم ریاضی	حبس ابد با اعمال شاقه	
۸ - محمد حقیقت	دانشجوی دانشکده ادبیات تبریز	"	۱ سال
۹ - عبدالله جاویدی	دانشجوی دانشکده ادبیات تبریز	"	۵ سال
۱۰ - خیرالمسلمی	کارمند اداره آموزش و پرورش	"	۳ سال

حکم اعدام ۵ نفر ردیف اول در هفدهم مهرماه ۱۳۵۰ اجرا شد -

درود به روان مبارزین راستین خلـــــــیق

متن دفاعیه مبارز شهید

هوشنگ ترگل

متن دفاعیه مبارز شهید هوشنگ ترگل

امروز میخواهم در این صحنه ترازیک و در چنین لحظات تعیین کننده ای بعنوان آخرین دفاع و بسودن مقدمه چینی از خود و آرماتهایم بدفاع بپردازم .

میخواهم بطور خلاصه انگیزه های عده و آن علایق و پیوندهای انسانی که مرا به صفوف مبارزان آزاد ییخش ملتم کنند صراحتا روشن و مستدل بحث کنم تا همه شما و کارگردانان چنین صحنه های ترازیک به وجود ما و مبارزات پیگیر و ارزنده اجتماعی در کشور ما پی برده و آنرا امری منطقی و اجتناب ناپذیر بدانید . با این توضیح مختصرا ابتدا لازم میدانم که درباره عدم صلاحیت چنین صحنه هایی که با اصطلاح دادگاه خوانده میشود صحبت نمایم .

اصولا هیچ دادگاه و محکمه ای حق رسیدگی به چنین پرونده هائیرا ندارد . چرا؟ و به چه دلیل ؟ — برای اینکه ما مبارزان راه آزادی میهنان هستیم و بخاطر سعادت بشریت و ایجاد نظام نوین و انسانی مبارزه میکنیم و مبارزه از دیدگاه توده های زحمتکش و مستعبدیده نه تنها جرم نیست بلکه وظیفه ای مقدس و افتخاری است و راه مداوم یک رزمنده ملی است . اما از نظر طبقه حاکم و در ظاهر در اجتماع بلازده ما مبارزه جرم تلقی میشود و قابل مجازات میباشد . البته منطقا هم بنا به اصل "حفظ منافع طبقاتی" جز این انتظار نمیتوان داشت اما آنچه که مانند خورشید عیانست این است که نمیتوان خواسته ها و تمایلات در مناشانه امپریالیسم و دست نشانده گانش را در قالبهای قانونی و احکام جابرانه محاکم نظامی جهت حفظ برآورده شدن منافعشان رنگ عدالت و عدالتخواهی زد . این تهلیفات و رفرمهای نیم بند و کوس و کرنای عدالت با اصطلاح اجتماعی قادر نخواهد بود بعنوان سروش خفه کننده و اضمحیات مبارزه بی امان کشورمان را سرپوش نهد و مبارزین استوار و واقع بین در چنین شرایط ترور و اختناق از طبقه حاکم موجود انتظاری جز ناپودی خود و قتل عام خلقهای مستعبدیده ایران را نخواهد داشت .

طبقات حاکمه در کشورهای مستعبدیده و پلاکش جهان سوم همچون کشور خودمان بخاطر حفظ و بقای خود به ناپودی ما نیازمند است . روزی مبارزین خلق را در میدانها و معابر به گلوله میندود و ریز دیگر در اطافهای در بسته حکم مرگشان را امضا میکند . این امر از نظر تاریخ مبارزات اجتماعی پدیده ای است اجتناب ناپذیر و من شخصا بدان کردن منبهم . اما بدانید نام این اطای در بسته را هرگز دادگاه نخواهم گذاشت . شما چند نفر نیز دادرس نیستید و از داد نیز چیزی نمیدانید . بلکه حامیان طبقه غالب در جامعه مستعبدیده کنونی ما میباشید و جز این چیز دیگری نخواهد بسود . شما هر قدر که سعی کنید بدین اطای در بسته شکل دادگاه بدهید باز در نهایت ناتوانی هستید . چه قبلا میتوان آخرین صحنه نمایششان را پیش بینی نمود — زیرا آخرین حکم و آخرین فرمانتان حکم قتل بهترین و فدائی ترین و با ارزشترین فرزندان خلق ایران خواهد بود و بسا

چنین داغ‌نگی قرارداد‌های اسارت‌بار و خانمان‌برانداز و غارتگرانه امپریالیسم را صحه گذارده و جنایات آنرا برحق خواهید شمرد. شما رای به نابودی معماران و سازندگان بنای معنوی و مادی زندگی باشکوه فردا خواهید داد - و باین وسیله به جنایتکاران و اضمحلال ارزشهای انسانی صحه خواهید گذاشت اما هر عمل سلیبی درنخواهد نمود که احکام صادره ناشی از دستورات و احکام فرمایشی میباشد که قبلا تهیه شد اما بعنوان رای باصلاح مستقل دادگاه اعلام گردد.

آری این اطلاق دادگاه نیست در اینجا قانون و عدالت بنده و اسیر دیوی زشت و بدسیرت است. اسیر زور و قدرت یکنانوری است لیکن باید به ظاهر چنین دادگاه‌های فرمایشی تشکیل شود تا مبارزین را به پای جوشهای اعدام بفرستند. راستی چرا چنین است؟ موضوع ساده است برای اینکه اربابهای خونخوار و حیوان منش خواهان آنند. پشتوانه این کشت و کشتارها چیست؟ و حامیش کدام است؟ ارتش و سرنیزه که درحقیقت ستون فقرات و استخوانبندی هیئت حاکمه فعلی و کلیه طبقات حاکمه است. ارتش و نیروهای اهریمنی پلیس تنها ضامن اجرائی نظرات و امیال ضد ملی و طبقاتی است و نه هیچ نیروی دیگر. و قانون در کشور ما چنین تبلیغ میشود که ارتش در سیاست مداخله نمیشد و هدف و وظیفه اش دفاع از کشور در مقابل بیگانه است و نیز سرکوب نمودن عناصر ناپاب در داخل. این خود یک نوع ادعای عوامفریبانه است. چرا که اکنون ارتش در تمام ارکان حکومتی مسلط میباشد و بعنوان آلتی برنده جهت منافع طبقاتی صاحبان زور و قدرت به کارگمارده میشود که البته باید هم چنین باشد و ارتش در امور سیاسی دخالت نماید. اما ارتشی ملی و برحق است که حافظ منافع اکثریت توده‌های رنج‌دیده و پشتیبان مبارزات آزادیخواهانه خلق‌های ایران باشد نه ارتش‌گرونی که حافظ منافع غارتگری‌های امپریالیسم است. بنابراین و با این توصیف من و دیگر رزندگان راه آزادی بواقع میدانیم که شما میتوانید ما را نابود ننمائید ولی حق محاکمه ما را ندارید.

محاکم نظامی اصولا از نظر حقوقی و در زمان جنگ هیچگونه مفهوم وجود ندارد و چنین دادگاه‌هایی بهیچوجه از نظر حقوقی و قضائی صلاحیت ندارند.

من اعمالی را که انجام دادام با مبانی علمی فلسفی و اخلاقی منطبق میدانم لذا شما حق ندارید که که در مبانی فوق‌الذکر نظریدهید و درستی یا نادرستی آنرا توجیه نماید.

من بعنوان دشمن آشنی ناپذیر علیه نظام غیر عادلانه و نادرست کام پیش‌نهاد دادم و در مقابل هرگونه فشاری را ازجان و دل پذیرا میشوم و اگر با بیعت تمام اراده نموده که من و امثال مرا نابود کند تکرار میکنم که نباید در چنین صحنه‌های نمایشی خیمه شب‌بازی که نام دادگاه بر آن نهادند این تصمیمات ضد انسانی و پلید را بگیرند. این عوامفریبی و منحرف ساختن افکار توده‌های مردم است و این (دادگاه) جلسه اجرائی است نه دادگاه قضائی.

دیگر در مورد صلاحیت دادگاه سخنی ندارم و اینک سیردازم به اصل موضوع:

در طول بازجویی ها بارها از من سؤال شد که انگیزه مبارزاتی ام چه بود ماست ؟ در اینجا من سعی میکنم ابتدا با بررسی مختصری از وضع زندگی شخصی و سپس اوضاع کنونی ایران به سؤال پاسخ نهائی را بدهم تا علیرغم نظرات پچ و بی اساس ارتجاعیین و عمال ایدئولوگ آنها ثابت کنم که آنچه که مردم و توده ها را بمبارزات سازنده اجتماعی سوق داده استوار این به بعد خواهد داد عوامل ذهنی و غیر واقعی نبوده بلکه تعاد های موجود در بطن جامعه است که افریننده و نیروی محرکه این نوع برخورد ها و مبارزات طبقاتی میباشد . تئوریهیین های نظام پیوسیده و کهنه جوامع گذشته و بدنیال آن باصلاح صاحب نظران بورژوازی تلاترو کوشش مینمایند تا ریشه های مبارزاتو جنبش های آزادی طلبانه در بنیان عللی غیر علمی غیر عینی غیر دیالکتیکی و بطور خود بخود و مکانیکی جستجو کنند . و از همین نقطه نظر است که سلواک علل و انگیزه های مبارزات ما را با دلائلی از قبیل به نخستوزیری رسیدن عقده داشتن . بیکار بودن . از کار هراسیدن . جانی بودن و امثالهم معرفی نموده است و با همین دلائل بچگانه و البته مزورانه است که میخواهد ثابت و نامود سازد که در پس مبارزات دانشجویی دستهای بیگانه و خارجی قرار دارد حال آنکه دانشجویان در طول مبارزات خود در صفوف دیگر مبارزان میهن پرست و با فد اکاری و جانبازی بیدریخ خود در راه آرمان تودها ثابت نمودند که ایرهیت خاکه است که توسط اشاره اربابان در جهت حفظ منافع و امیال شیطانی شان و برای تحمیل قرارداد ها لهارت آور و بیسرنمانه با سمیت خاص به روی سینه های مغرور جوانان کشور ما خلیک میکنند .

درد گرم و آتشین ما به روان دانشجویان شهید واقعه ۱۶ آذر ۳۲ بزرگنیا . شریعت رضوی و قندچی . ولی دانشجویان غیر و واقع بین ایران بعلت برخورد و تماس مستقیم با فنون و علوم اجتماعی و منطق و آگاهی بر تاریخ تکامل اجتماعات و نیروی محرکه تغییرات بنیانی . در شرایط خاص و حساس کنونی ایران نیروی حماس و موشری در صفوف مبارزین تشکیل داده و چاره سائل و رهائی توده های زحمتکش را از قید استعمار و استثمار بهتر تشخیص میدهند .

تئوریهیین ها و مبلغین نظام موجود با انواع حیل و دسائس سعی دارند به مردم جامعه ما بقبولانند که ایران درمان و امان است و مردم در آسایش و رفاه غوطه ورنند و تنها مشتی باصلاح ماجراجو هستند که مخیل نظم و آرامش اجتماعی میکردند . واقعا سؤال میکنم که مغرضین و بدخواهان ایران و مردم چه کسانی هستند ؟ مگر جز غارتگران و مزدوران بی اراده امپریالیسم که بر جان و مال و ناموس جامعه تسلط دارند کسان دیگری نیست میتوانند باشند ؟ البته با دید دیگری این توجیه هم بنظر صحیح میرسد که تودهای ستمدیده ایران علیه منافع اربابان و بر ضد منافع امپریالیسم خیانتهی نمایند در صورتی که از دیدگاه راه آزادی جستن و مبارزه و از دیدگاه مردم ایران فقط و فقط بخاطر رهائی از اسارت . بردگی و بندگی اقتصادی و اجتماعی میباشد و پس . در غیر این صورت به سؤال من پاسخ نهد . چه کسانی میتوانند خائنین و بدخواهان ایران باشند ؟ راستی این چنین است اگر دانشجویی فریاد بر آورده که " دستپا و لکر کوتاه " . " امپریالیسم از ایران کورترا کم کن و ایران را به ایرانی

واکدار " آیا چنین شخص تحصیلکردهای مغرضو بدخواه ایران و منافع اکثریت مردم ایران است ؟ مسلماً چنین توجیهی
استدلالی عوارضیانه است و جز تأیید اعمال چپاولگرانه و وحشیانه امپریالیسم و میراث خواران استعمارچیز
دیگری نمیتواند باشد .

امروز توده‌ها و خلق‌های ایران دریند . از خواب غفلت بیدار شده‌اند و آگاهانه خوب را از بد و درست
را از نادرست تشخیص میدهند و دیگر فریب نیرونگ‌های دشمن را نخواهند خورد . و دشمنان سوگند خورده ایران
و منافع ملی ایران باید بدانند که سیل خروشان قدرت معنوی و پیوند های آرمانی مبارزین و همه مردم ایران بسا
قدرتی بس عظیم و ویران‌کننده به پیش میرود و به لحظه های تعیین‌کننده . یعنی ویرانی تمام کاخ‌های جبر و زیرتزیینات
میگردد . آری افق شکوهمند فردای مردم ایران خود را آماده نوازش انوارین آزادی‌یمنیاید . بلی آن طبع طالع
و ظفر نمون خواهد دید و چنین امیدی تمام‌تارو بود وجودم را روشنی میبخشد . باید برای اولین بار و آخرین
بار بدانید که در این جهان هیچ قدرتی وجود نخواهد داشت که این امید مقدس را از من و ملیون‌ها رنجبر این
مرد و بوم و سراسر جهان دور نماید . همان‌طوری که تا کنون هم نتوانستاید و نخواهید توانست . زیرا حقایق
زندگی را درک کردن امید است و امید راه رسیدن به حقیقت را هموار میکند و من حقایق تلخ زندگی را برای اولین
بار در بازداشت نخست با تمام وجودم لمس کردم . در این بازداشت گام‌ها در میان باتلاق های فساد سرود
زندگی . پایداری و عطر امید را از شکوفه های زندگی فروزان یعنی از فرزندان قهرمان ایران آموختم و از راه‌مصلحتی
بخششان نیرو گرفتم و چهره های گشاده و انسانیشان مرا واداشت که بر اوج قله‌های رفیع آرمان توده‌های رنج‌دیده‌ایران
بایستم و دورنمای زندگی درخشان و خلاق مردم را بهینم . پس از آزادی از اولین بازداشت‌ها دیگر چیزی جز مردم
و سعادت‌شان برام وجود نداشت و اکنونم جز همین مردم و سعادت‌شان برام دنیای دیگری تصور نیست
بهینم منظر به میان مردم رفتم . در میان آنها گشتم و در بطن جامعه در میان خیل فقر و درماندگی در میان
معضلات و تضاد های آشتی ناپذیر زمینه یک‌جبهه‌شان را در سیر تکامل اجتماعی یافتن و با تمام وجودم به آن تکیه
کردم و طلوع خورشید انقلاب را در افق ایران اجتناب ناپذیر دانستم . چرا که سپیده در حال دمیدن است .
پس از مدتی برای بار دوم بازداشت شدم . در طول بازداشت یک‌ساله ام انعام میکنم که اخگرهای مبارزه در
وجودم به شعله‌هایی ملتهب و سوزان تبدیل شدند . چه انگیزه‌هایی باعث شعله ور شدن آن اخگرها شد ؟ بسی
شک فجایی که قلب پاک از برخورد با آنها تلخ‌تر از تیش و خونباری است . آری دیدم که چگونه انسان‌ها و هم
وطنانم قربانی امیال و هوسهای مشی در بدنام قاضی محکمه میشوند . دیدم که چگونه مردم در تار و پود سیستم
پروکراتیک مبتدلی دست و پا زده قربانی میشوند . با چشم خود دیدم که سرهنگی بنام فرستیدی رئیس دادگاه
عادی دادرسی ارتش خرم‌آباد لرستان بود با چه وقاحت و افتضاحی قانون و عدالت را به حراج گذاشته بود و
روی پرونده من معامله میکرد و چانه میزد و وقتی متوجه شد که آهی در بساطم نیست مرا به ده سال حبس محکوم
نمود . پس از مدتی پرونده ام به اهواز ارجاع و خودم نیز بدینالشروانه زندان مرکز استان ششم شدم . در آن

سیاهبال که چگونه اطفال معصوم زندان را که مثلاً با دیرخه تصادف نموده و یا با هم دعوا کرده بودند بجای اینکه به دارالتادیب بفرستند پاسبانه‌ها و افسران زندان آنها را به پولداران فاسد زندانی می‌فروختند. آری آن اطفال معصوم و بیگناه را می‌فروختند تا شرافت و حیثیتشان آلوده گردد. این زندان ناموس و شرف‌پلهای ساحل نجات را بروی این معصومین بیگناه خراب میکردند تا مادر این شکوفه‌های ناشکفته فردا کلی شوند و بسا رایحه زندگی بخششان بوی تعفن زندگی موجود را زایل کنند. دیدم افسری بنام کوهساری با جلادی خاص مردی بنام علی کرم‌کرمی را به علت اینکه به کم بودن جیره زندان اعتراض نموده بود آنقدر با باطوم پسرش زد تا جان‌سیر جواز دفنش هم تحت عنوان سکه مغزی صادر شد و بدینگونه و بهمین سادگی این جنایت هولناک لوٹ شد. از این گونه فجایع بسیار دیدم اینها مشنی از خروار بودند و بهمین خاطر مطالب فوق را نوشتم که جواب شما را که مدعی هستید یکسال مرا در زندان تربیت کرده‌اید داده باشم. البته شکی نیست که من در زندان تربیت شد چون در زندان بود که مظاهر پلید نظام موجود را مشاهده کردم و این انگیزه‌ها بنوع خود علی بودند که باعث شدند من در مسیر مبارزه علی قرار گیرم و امروز با این سرافرازی و سر بلندی به کارهای نا تمام خود افتخار کنم. در بالا اشاره کردم که انقلاب در ایران اجتناب ناپذیر است. میخواهم این موضوع را توضیح دهم. وقتی ملتی از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در زیر شکنجه جبر و زور قرار گرفت بدون شک در اثر فشار روز افزون ذرات انقلاب و عکس‌العمل در وجودش متبلور میشود. همانند پولاد آبدیده میگردد و سرانجام خود را رها می‌سازد. کشور ما و مردم ایران در زیر شکنجه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قرار گرفته و روز بروز فشرده تر میشوند. بنابراین این نتیجه‌ای معلوم و الزام آور است. هر آن سیاست‌عکس‌العمل شدیدی را انتظار داشت. یعنی همانا انقلاب ملی و همه جانبه. البته این تحلیلی بسیار ساده و سطحی از شواهد عینی و معضلات گوناگون جامعه ما بود. بلی از دیدگاه علی همه میدانند که عمر استثمار انسان از انسان در جوامع بشری دیگر بسر رسیده و چون جامعه و کشور نیز جزئی از این کل و یکی از احاد این ترکیب کلی است. بنابراین نمیتواند از یک حکم جهان شمول برکنار بماند. در جهان ماصر عملاً و عیناً مشاهده میشود که مظاهر سوسیالیسم در جهان سرمایه داری غلبه نموده و از آن پیشی میگردد و کار خلاق انسان و توزیع عادلانه نعم مادی جانشین تراکم سرمایه‌ها و توزیع نابرابر میگردد. آشکارا خورشید محترق سرمایه‌داری روبه افول است و از شرق سوسیالیسم و جامعه کمال مطلوب عادلانه سوسیالیسم از مستیخ آرمان خلق‌های این دیار پرتو افشان است. بنابراین در کشور ما انسانها در نیای جدید متولد میشوند. خوابها به بیداری و سکون به حرکت و جنبش تبدیل میشود. در مزارع زندگی انسانها داس بدست خار و خاشاک را بکنار می‌زنند و نهال‌های سبز و شادمانه را آبیاری میکنند. و من در چنین لحظاتی حساس در نهایت مسرتو امید به پیروزی فردا. زندگی را ترک خواهم گفت. آری زندگی را ترک خواهم نمود. نه باین خاطر که از آن سیر شده‌ام بلکه باین دلیل که وقتی زنده ماندن در قبال پرداخت شرافت و زندگی انسان‌های دیگر باشد بنظر من مرگ هد بار شیرین تر از آنست. چنین مرگی پایان زندگی و پایان جاززه در راه زندگی

آزاد و شرافتمندانه نیست . بلکه سرآغاز است بخاطر مبارزه بخاطر دیگران .

برایتان میگویم و میگویم که

دلم از مرگ بی زار است

مرگ اهریمن خو آدمی خوار است

ولی آندم که ز اندوهان راوان زندگی تار است

ولی آندم که نیکی و بدی را گاه پیکار است

نرو رفتن بکام مرگ شیرین است

همانا بایسته آزادی این است

لابد برایتان این سؤال پیش خواهد آمد که . باشد وقتی تو مردی خوب و بد زندگی برای توجه ارزشی دارد ؟ بله آقایان . فرق میان انسان بودن و اهریمن بودن و دژخیم صفت بودن در همین نحوه تفکر است زیرا انسان بمفهوم واقعی در مرگ و زندگی بحیات مردم مشغول است . در صورتیکه اهریمن بودن هم در برابر وجدان بشریت مشغول بود . شخص پلید و اهریمن خود حاضر است بخاطر یک لحظه زندگی ننکین خود دنیائی را به نیستی بکشد . آری آقایان فرق میان ما و شما هم در همین است شما حاضرید بخاطر حفظ منافع موجودتان ملیونها نفر انسان را در یک لحظه در کوره های آدم سوزی زیر شکنجه بوسیله ترور و یا در زیر باران گلوله و چرخ های توپ و تانک نابود سازید . اما ما با ایثار قلبهای خونین مان پرچم ظفر نمون و رهائی بخش مبارزه را گلگون نموده الهام خواهیم بخشید . و این پرچم را دست بدست . بدستان پرتوان و سازنده و پولادین نسل نوین فردا خواهیم سپرد تا در موج و پرتو درخشان آرمانهایمان زندگی عادلانه و طراز نوین ساخته شود . این پرچم را بدست زحمتکشان خواهیم سپرد تا نشانده ای از اعتماد و عشق مقدس ما نسبت به آنها باشند من در این لحظات حساس مرگ را انتخاب مینمایم چرا میدانم با چند قطره خونم زندگی را اندکی روشنتر و با صفات و با جلالت تر خواهم نمود . بارها از من سوال شده که منظور تو از اعمال و رفتاری که انجام داده ای چه بود ؟ پاسخ میدهم - من بخاطر ایجاد یک سازمان انقلابی فعالیت و تلاش کرده ام زیرا همانطور که منطق و تجربیات تاریخی و مبارزات ملت ما ثابت کرده است هیچ مبارزه ای نمیتواند به پیروزی برسد مگر با داشتن تشکیلات محکم ، منضبط و انقلابی . وجود یا عدم وجود چنین تشکیلات انقلابی در حد خود تعیین کننده پیروزی یا شکست نهضت های انقلابی در کشورهای چون ما است . هدف من از این همه فعالیت بخاطر ایجاد سازمانی وسیع و انقلابی با انضباطی سخت و آهنین در سراسر ایران بوده - آنچنان سازمانی که از فعالترین ، آگاهترین و مومن ترین افراد بوجود آمده و آماده شود تا روزیکه در کشور ما چنین سازمانی بوجود نیامده و نیاید امکان هر نوع مبارزه ای میسر نخواهد بود . با این توضیحات درست است که من در این مسیر موفق نشده ام ولی عسدم موفقیت من یا هر کس دیگر در این راه نمیتواند نافی قوانین انقلاب باشد . من در نظر داشتم با تکثیر آثار

مارکسیستی - لنینیستی اولین قدم را بخاطر ایجاد چنین سازمانی بردارم زیرا در طی تجربیات متعدد دریافته ام تا مبارزین ما به مارکسیسم - لنینیسم یعنی چکیده تجربیات و مطلق علمی توده های زحمتکش در کوران مبارزات اجتماعی و در مبارزه علیه ستگران دست نیابد در موقعیت کنونی که امپریالیسم با انبانی از تجربیات و فتنگریهای ضد انقلابی آکنده است و از بذل و بخشش تجربیات فوق الذکر به کلیه ارتجاعیون جهان هیچگونه دریغی ندارند مبارزین ما نمیتوانند قدمی ثابت و استوار در مسیر انقلاب و آزادی مردم ایران بردارند . لذا وظیفه کلیه روشن فکران انقلابی ایران است که بخاطر مبارزه با هرگونه کج روی و تنگ روی و تفهیم لزوم ایجاد سازمانی مارکسیستی - لنینیستی با خصلت انقلابی هرچه بیشتر و بیشتر در اشاعه و فراگیری قوانین عام دانش مارکسیست - لنینیست بکوشند - تا بدینوسیله تجربیات خلق ما در امر مبارزه افزوده گردد . این تنها وظیفه کنونی ما و همزمان فداکار انقلابی ما است که بایستی آنها دنبال کنیم . تا زمانیکه يك سازمان انقلابی بوجود نیامده است مطالعه در امر مبارزه و شکستهای پی در پی خلقهای ما وظیفه مهمی شمرده میشود . ما میبایستی ماهیت مبارزه و علت آنرا شناخته رهاش را بدرستی فراگیریم . این هدف مبرم و ضروری برابر زمان فعلی ما است . در تاریخ مبارزات ملی مراحل مختلفی وجود دارد که اذهان عموم را متوجه خویش میکند و افراد بزرودی درمیپایند هیچ مبارزه ای به پیروزی نهائی نرسد مگر با عبور از مراحلی که ذکر خواهد شد .

در آغاز مبارزات هر ملتی فقط به این خاطر که روشنفکران پیشرو و مترقی نخستین کسانی هستند که قادرند تضادها و نمودهای گوناگون جبهات مبارزه را دریابند - ابتکار نبرد علیه ستگران را بهعهده بگیرند و پس از مدتی در این کاشاکش بعلت نداشتن پایگاه طبقاتی و نقض مینش انقلابی و عدم پیشرفت سریع کار انقلابی بناچار تسلیم طلسم ، یاس ، رخوت و فریسم آنها را در پنجه پر شدت خود بگیرد . پس از طی این مرحله بدلیل آنکه اکثریت روشنفکران زمینه مبارزات را مساعد نمینند و بعلت نداشتن سری پرشور ، عواطف پاک و غلیان انقلابی و نا شکستایی بخاطر یکسره نمودن امر مبارزه و رسیدن به پیروزی ، ماجراجویی و چپ روی خصلت مشخصه و طبیعت کلی این مرحله تاریخی میگردد . زیرا روشنفکران قشری از طبقه بورژوا هستند و با خعائل طبقاتی خاص خود کم حوصله کم ثبات و بسیار احساساتی و گاهی هردو ، یا هرکول ماب میاشند . و همه اینها بانضمام عدم انکا^۱ به تسوری توده ها او را مستقیما بسوی ماجراجویی سوق میدهد و خواه و ناخواه این مرحله تاریخی قسمتی از مبارزه - ر ملت را اشباع میکند و زمانیکه انقلاب معدوده های تکاملی خود را طی نموده و بعنوان سلاحی نیرومند بدست توده ها افتاد در عین حال که سیل قربانی را میدهد بدون ترس و وا همه و بدون تردید بسیار صبور و پرتوان و نیز با سرعت کامل با درایت و مطلق صحیح و درست یعنی با پهنشی عملا مارکسیستی امر مبارزاتی خویش را به پیروزی نهائی میرساند . خصلت مشخصه آغاز چنین دوران همانا نهرا سیدن از قربانی است که خوشبختانه خلق زحمتکش پیافاخته ما به چنین دورانی گام نهاده و با شکستهای به دنیا نشان داده و میدهد که انقلاب ملی و رهاشمش را طالب است و در پهن این رستاخیز عظیم عادلانه آماده است که هزاران تن از نیروهای جوان خو

را قربانی کسب آزادی نماید .

امپریالیسم و کلیه مرتجعین باید آگاه باشند ملت ما تا بدان مرحله تاریخ گام نهاده و پیش رفته که میتواند شیور عزای دنیای کهن را بصرا در آورد و با سیل خون مقدس خود لکه ننگ چنین عفریتی را از دامن هستی پاک نماید . خلق ستم دیده ما از شکنجهای موقتی تمیهراسد - بنا بر این پیروز است . دشمنان مردم باید بدانند آنچه ملت بزرگ ما و نیروهای پیشروی آنرا بهارزه کشانده است فیلم سینما یا یک هوس آبی نیست - زیرا اگر درست است که " مبارزه امری ذاتی هر یه دیده است " مبارزه ملت ایران و مبارزین ایران نیز از درون و بطمس جامعه ننکین طبقاتی آکنده از تضادهای اجتناب ناپذیر رشد نموده و هیچ نیرو و منطقی قادر نیست تضادها و معضلات موجود در جامعه را نفی کند یا نادیده انکار . دشمنان مردم باید بدانند که هیچ ملتی در اثر تحریک و یا تحریض این و آن نیست که به مبارزه کشیده میشود . فیلم - سینما مبارزه رها تیغش نمیافزیند . آرزوی داشتن یک مقام بالاتر هم انسانرا به مبارزه انقلابی نمیکشاند . بلکه نابرابریها - ستمها - استثمارگرشکن انسان از انسان و تضادهائی است که شعله های انقلاب را در کرماکرم کوره اجتماعی میدمد و شعله های پساک و مقدس همین آرمانها است که کاخ ستم اهریمنان و عمال بیگانه پرست و سود جو را به خاک تبدیل مینماید . این مردم نیستند که آلت دست و ملعبه این و آنند - بلکه این زعمای قوم خاکست که همچون عروسکی بازیچه دست امپریالیسم و سرحمانان آن هستند . این دستگاه ارتجاعی است که هر صفتی را لایق خود و اربابانش میبیند بار مردم شریف و آزاده ایران میکند . هر عمل ننکین خود را بحساب خلقهای ایرانی میگذارد . هیئت حاکمه ایران باید بدانند و آگاه باشند که خلق مبارز ایران در طول تاریخ وطنی مبارزات افتخارآمیز خود چگونه حکومتهای خود سر و مستبد را گونمالی داده است . این همان مردمنده که آنا محمد خانها ناصرالدین شاهها مظفالدین شاهها نادرها و هزاران کردن گلفت دیگر را گونمالی داده از صحنه گیتی برانداخته اند . این همان مردمنده که اراتنی ها روزیه ها وارطان ها جیشری ها کویک شوشتریها و هزاران چهره درخشان و قهرمان را بخاطر بارور نمودن نهال آزادی و ساختمان نظام نوین پرورش داده است و این چهره های انسانی و حماسه آمیز همانند خورشید هائی هستند که بر قله افتخارات مبارزه انقلابی ایران که با انوار طلعت شکافتن الهام بخش مبارزان - خستگی ناپذیر کشور ما ایران اند . اینان قله های رفیعی هستند که در افق خونین انقلاب ایران که چهره های مغرور و آرمانهای گرامیشان نیروبخش مبارزات و نبردهای عادلانه خلقهای این سرزمین میباشد . این مردم همان مردمی هستند که از خونشان جو بهای خون سی تیر - ۱۵ خرداد ۴۲ جاری شد . این مردم همان مردمی هستند که اخیرا بهترین و با ارزش ترین فرزند انشان دلیرانه در واقعه انقلابی سیاهگل جلوی رگبار مسلسل قرار گرفتند و با لبخند پیروزی مرک شرافتندانه را پذیرا شدند چرا که نمیتوانستند زنده باشند و خلق و مردم خوش را در چننال بیگانگان گرفتار ببینند .

هیئت حاکمه ایران باید از دیدن اینهمه قدرت - اینهمه استقامت و پایداری و شهامت که در برگ پسرک

تاریخ مبارزات خلقهای ما می‌درخشد بر خود بلرز و عمر پوشالی اش را بسرآمده بداند . چرا که هر عقل سلیمی با دیدن اینهمه شکوه و شهادت انقلابی و پیروزی ناچار از تصدیق است . هیئت حاکمه ایران چه فکر میکند ؟ خیال میکند که با چیدن برگری از درخت میتواند ریشه آنرا بخشکند ؟ آیا بصداق شعر (هرشب ستاره ای بزمین می‌کشد و باز سه این آسمان غمرده غرق ستاره هاست) میتواند با بزمین کشیدن چند ستاره درختستان از آسمان گسترده مبارزات ملت ایران این گنبد لایتناهی را خالی نماید ؟ آیا خیال میکند که با برداشتن چند قطره از اقیانوس بیکران ملت میتواند آنرا بخشکند ؟ پیدا است که چنین تصویری آن اندازه باطل است که خیالات مرغ بیچاره و زمین همپون بویبار . آری آسمان انقلاب ایران از ستاره خالی نخواهد شد چرا که بحضرت گیتی و بشکوه دنیاست . در خاتمه چون خود را سرپازی از لشکر عظیم زحمتکشان ایرانی میدانم درود رنجبران و زحمتکشان ستم‌دیده ایران را نثار کلیه روشنفکران انقلابی ایران نموده همبستگی و اتحاد و پیروزی شان را در امر عظیم انقلاب بیش از پیش آرزو می‌نمایم . درود بروان پاک حسین کریمی رفیق مبارز و شهید ما . درود بروان پاک و با عظمت دلیران ایران روزبه و کلیه افسران شهید نموده ای . درود بروان پاک شهیدای وقایع انقلابی اخیر ایران سیاهگل و پس از آن درود شادمانه ما به مادران قهرمانیکه چنین دل‌ورانی را در دامان پر مهر خود پروراندند . و درود نهایی و سلام گرممان به تمام آنهاست که تا آخر برای پرافتخار خویش یعنی مبارزه انقلابی و رهایی بخش وفادار مانده و در پیشرفتشان جانانه گام بر میدارند .

به امید روزی ————— هوشنگ ترگل

مژدهش چریکهای فدائی خلق از

مبارزات دانشجویان تبریز

مبارزات دانشجویان تبریز

تهیه شده توسط چریکهای فدائی خلق

در اردیبهشت ۱۳۴۶ دانشجویان دانشکده پزشکی بدنبال حادثه‌ای که در بیمارستان پهلوی وابسته به دانشگاه تبریز اتفاق افتاد کلاسها را تعطیل نموده و جلوی دانشگاه جمع شدند. حادثه این بود که یکی از انترن‌ها بنام سالاری اهد کردن بیمار را که به یکی از درمانگاهها مراجعه کرده بود بدرمانگاه دیگری که بیماریش به آن قسمت مربوط بوده میفرستد و میخواهد که به او یک قبضه رایگان بدهند ولی به این مسئله یکی از دربانان درمانگاه که از خویشان دکتر حسن علیزاده رئیس دانشکده پزشکی بود اعتراض میکند و در جواب اعتراض انترن به این مسئله شخص مزبور سالاری را با سیل میزند. باین ترتیب دانشجویان پزشکی بعنوان اعتراض به این مسئله و درخواست اخراج دربان مزبور دست به اعتصاب زدند. دانشجویان دانشکده کشاورزی نیز بعنوان همدردی به دانشجویان پزشکی پیوستند. (در آن موقع تنها (دانشجویان) و دانشکده پزشکی و کشاورزی در محوطه دانشگاه بودند) در جلوی دانشکده پزشکی شروع به تظاهرات و مطرح نمودن مشکلات خود که در اس آنها سنگینی شهریه قرار داشت کردند. در این ضمن دکتر خاقانی استاد روانشناسی دانشکده پزشکی بمنظور آرام ساختن دانشجویان و بدین ترتیب کسب اعتباری برای خود در بین محافل دانشگاهی بمیان دانشجویان آمد ولی با اعتراض شدید و فحش دانشجویان مجبور به ترک آنها شد. در این میان یکمرتبه عده‌ای از دانشجویان در کنار حوض مقابل دانشکده بر سر شخصی که مامور ساواک بود و ضبط صوتی همراه داشت ریختند و او را زخمی نموده و ضبط صوتش را تکه تکه کردند و آخر الامر آن شخص را که بشدت زخمی بود عده‌ای که دانشجویان نبودند به بیمارستان پهلوی رساندند. در این موقع دانشجویان بسوی درمانگاه حرکت کردند ولی آنها با صف طولیل پلیس مواجه شدند که یک سرهنگ دوم فرماندهی آنها را بمعده داشت. سرهنگ مزبور دانشجویان را مخاطب قرار داد و گفت که در بیرون دانشگاه حق هیچگونه تظاهرات و اجتماعی ندارند در غیر اینصورت با واکنش پلیس مواجه خواهند شد.

دانشجویان آنها بتدریج متفرق شدند و از دانشگاه بیرون آمدند. روز بعد که خواستند به دانشکده‌ها بروند درها را بسته دیدند و در نتیجه در خیابان شهنواز جمع شدند و از آنها بطرف قرائت‌خانه ملی برای افتاد در خیابان پهلوی نزدیک اراک دسته‌های دانشجویان که آرام و منظم حرکت میکردند مورد حمله افراد پلیس واقع شدند که رهبریشان با سروان وزیری رئیس کلانشی پنج تبریز بود. در آنروز عده‌ای از دانشجویان زخمی شدند و حتی در خیابان شهنواز تیرهای هوایی خالی شد. بعد از ظهر آنروز در شهر خفقان عجیبی حکمفرما بود بطوری که افراد پلیس در لباس شخصی هرجا که رویا سه نفر دانشجویان را بهم در حال قدم زدن میدیدند به بهانه‌های مختلف کتک میزدند. فردای آنروز باز دانشکده‌ها بسته بود و در نتیجه دانشجویان عصر آنروز در خیابان توخانه

روبروی بازار شیشه گرخانه جمع شدند . تمام بازاریها مغازه هایشان را بسته بودند . پلیس و ارتش افراد زیادی را بسیج کرده بودند . چون دانشجویان به اخطار پلیس توجه نکردند و متفرق نشدند با ماشینهای آتش نشانی آب سرد برویشان پاشیدند . ولی بازهم متفرق نشدند . بالاخره بعد از اینکه قرار شد از فردا دانشکده ها باز باشند شب ساعت ده از آنجا متفرق شدند . روز بعد جمله ای در دانشکده ادبیات که در خیابان شاهپور جنوبی واقع بود تشکیل شد و خواستهای دانشجویان مطرح شد . جلسات بعد در دانشکده فنی که در خیابان شاه واقع بود تشکیل میشد . تا اینکه در یکی از جلسات مزبور عصر هنگام وقتی که دانشجویان بعد از تبادل نظر در مورد مسایل مورد بحث خواستند دانشکده فنی را ترک کنند دیدند که توسط پلیس و ارتش محاصره شده اند و حق خروج به آنها داده نمیشود . بدین ترتیب دانشجویان سه شبانه روز آنجا ماندند در حالیکه ساختمان تحت محاصره پلیس بود دسته های دانشجویان در مقابل در خروجی دانشکده فنی جمع شده و شعارهای صنفی خود را اعلام میکردند . در این مدت اهالی کجکهای ذیقیتی کردند . برق که توسط پلیس قطع شده بسوسود توسط دانشجویان از خانه های مجاور آورده شد . بازاریان کارتونهای خرما خریده همراه نان میفرستادند و از پشت ارك بدانشجویان تحویل میشد . باربرانی که آنها را میآوردند در مقابل پولیکه دانشجویان میخواستند به آنها بدهند میگفتند ما از دانشجویان پول نمیگیریم و باین ترتیب از دریافت مزد خودداری میکردند .

زنها و دخترها در زیر چادرهایشان به خانه های نزدیک دانشکده آمده نان و غذا به باغ و حیاط دانشکده کده پرتاب میکردند . در این مدت دانشجویان خواستهای خود را تنظیم کرده و بعد از صدور قطعنامه خواستند که برای تحقق بخشیدن به آنها مبارزه کنند . این خواستها باختصار عبارت بودند از :

حذف شهریه - حذف جزوه نویسی و پلی کپی از دانشکده ها - اخراج دربان بیمارستان یاد شده - اخراج استادان مرتجع و بیسواد و نامین کادر آموزشی - آزادی دانشجویان دستگیر شده .

در این هنگام دانشجویانیکه در خارج دانشکده بودند و فعالیت میکردند استاند ار وقت که سرتیب صفاری بود و نیز سرپرست دانشگاه هم بود را تحت فشار گذاشتند و آزادی دانشجویان را از دانشکده فنی خواستند . ابتدا سر لشکر رئیسمان فرمانده لشکر تبریز نیمه شب به دانشکده فنی آمد ولی دانشجویان در را باز نکردند - یکی از دژانها شیشه را شکسته و در را بر روی او گشود . این شخص هرجه خواست با دانشجویان صحبت کند دانشجویان حاضر نشدند و گفتند که ما با استاند ار باید حرف بزنیم و او را وادار به ترك آنجا کردند . بالاخره در اثر اصرار دانشجویان صبح ساعت ۱۰ استاند ار به دانشکده فنی آمد و پس از مباحثات طولانی که بین رهبران انتصاب و استاند ار در گرفت بالاخره استاند ار وعده داد که بتمام خواستهای دانشجویان جواب مساعد داده شود . بعد از این توافق دانشجویان از دانشکده فنی بیرون آمدند .

مقابل در دانشکده ده زیادی از جمعیت شهر جمع شده بودند و زنها و دخترها دسته های گل همسراه آورده بودند . از دانشجویان که قیافه ای خسته و بیخواب و نداشتانی داشتند بگری استقبال کردند و آنها را

گل باران کرده همراه با دانشجویان فریاد می‌کنیدند ، دانشجوی پیروز است .

بدین ترتیب اعتصاب عظیم سال ۱۳۴۶ خانه پذیرفت ولی دانشجویان دیگر تا آخر سال به کلاسهای درس نرفتند و منتظر تحقق یافتن خواستههای خود ماندند . سال بعد دکتر منتصری به سمت ریاست دانشگاه تبریز برگزیده شد . او با هدایت اصلاحات و رفاه دانشجویان را کول زد و آخر سال مزبور خود استعفا داد و در تعقیب استعفای او عده زیادی از دانشجویان فعال را که در جریان اعتصاب سال پیش سمت رهبری داشتند دستگیر کردند و به سربازخانه ها روانه ساختند .

از اول سال ۱۳۵۱ بود که بعد از مرگ مهندس مشیری رئیس دانشکده فنی بر اثر سکنه قلبی دکتر شهابی ریاست دانشکده انتخاب شد و آنطوریکه خودش در جلسه آشنائی با دانشجویان گفت (که او) از طرف سنتو برای گرفتن دکتر در رشته مکانیک به لندن رفته بوده است . از همان کلمات اولش تمام بچه ها به ماهیت وی پی بردند . او شروع کرد به تشویق بچه ها به اعمالی از قبیل دختر بازی و غیره و از همان روز اول چند نوپ فوتبال برای دانشکده تهیه کرد . مثل اینکه خیال میکرد که این دانشکده فقط چند توپ ناقص دارد . نکته مهم در رفتار او همانطوریکه گفتیم تشویق بچه ها به مشغول بودن با اعمالی نظیر دختر بازی و فوتبال و غیره . بچه های دانش کده فنی از در مخالفت با این مرد درآمدند و به هر وسیله ای از جمله نوشتن بر روی دیوارهای توالت و میزها و غیره او را بهم دیگر شناساندند . او که دید این کارش نگرفته شروع کرد به نزدیک کردن خود به بچه ها و چاپلوسی با آنها ، و فقط مرد حرف بود و با عمل کاری نداشت . اگر تعادفا یک کار اداری داشت باید دوسه روز آواره تشریفات اداری او بانی .

از همینها و صدها اعمال دیگر بود که کم کم ناراحتی و ناراضی بودن از وی اوج گرفت تا اینکه از اواسط بهمن ماه شروع کردند به در دیوار نوشتن این جمله که : " شهابی باید استعفا دهد - ما با زور از او استعفا خواهیم گرفت " .

تا اینکه روز دوشنبه ۳۰ / ۱۱ / ۵۱ را روز اعتصاب قرار گذاشتند . روز دوشنبه ساعت اول تمام کلاسها دایر شده بود چون اکثر از جریان خبر نداشتند ولی ساعت دوم همه بهم اعلام کردند تا اینکه اکثر کلاسها کلا و بعضیها نیمه کامل تعطیل شدند . و در وسطهای ساعت دوم بود که تمام آلاسهای دانشکده تعطیل شد . در همین لحظات بود که شهابی کارمندان دانشکده را میفرستاد که به سب اولیها بگویند بروید کلاس (که) شهابی میاید صحبت کند . یعنی خود را زده بود به اینکه از موضوع خبر ندارد . برای بررسی وضع دانشکده بود کسه از اطاعت بیرون آمد . یک دفعه بچه ها فریاد کشیدند " شهابی برو گشوو - تو مزدوری - مزدور برو گشوو " . او از همان ساعت دانشکده را ترک کرد و دیگر تا آخر او را ندیدیم .

ساعت سوم بود که معاون مالی دانشکده مهندس نجفی آمد و از بچه ها خواهنش کرد که بکلاسها رفته و خواستههای خود را کتبا بنویسند . ولی کسی نبود که قبول کند . مگر این اولین بار بود که از این نوع کلکها

سر هم میکردند ؟ بالاخره قبول نکردند . نیمساعت بعد مهندس نجاتی و دکتر فامیلی معاون آموزشی دانشکده آمده و به بچه‌ها گفتند که نماینده انتخاب کنند تا پیش‌رئیس دانشگاه برویم . ولی خوشبختانه تمام بچه‌ها بسا این مسخره بازیها آشنا بودند و حتی این گفته‌ها را خوب فهمیده و از نتایج آن با خبر بودند . بالاخره همه با هم گفتند که "نماینده نداریم" . و چند بار باز هم فریاد زدند که "شهابی مزدور است مزدور با پسند اخراج شود فنی مزدور نمیخواهد" .

تا اینکه ظهر شد و بچه‌ها برای نهار خوردن دسته‌جمعی دانشکده را ترک کردند و برای اینکه اعتصاب خود را بر فقای دانشجویان اعلام کنند در حالیکه شعار میدادند بطرف سف سرویس حرکت کردند و قرار ملاقات را به ساعت ۳ بعد از ظهر در ساختمان شماره یک فنی گذاشتند . از ساعت ۴ باز هم شروع به شعار دادن کردند و باز معاون دانشکده هر چه اصرار کرد که با انتخاب نماینده راضی کنندشان نشد .

او گفت خوب نماینده نه بعین طور که ایستاد ماید شانسى . نفر انتخاب میکنم . گفتند نه . گفت ۱۲ نفر باز قبول نکردند . گفتند همه با هم . تا اینکه تا حدود ساعت ۴ بود که دیدیم مردی گردن کلفت کسه وضع قیافه اش از مفتخوری او خبر میداد بدانشکده آمد . معاون دانشکده او را معرفی کرد "جناب آقای دکتر حسنعلی زنده معاون مالی دانشگاه" او هم اول شروع کرد به نصیحت کردن و هم از پدر و فرزندی حرف زد و در ضمن تهدیدی هم تحویل بچه‌ها میداد مطابق معمول گفت که نماینده بفرستید پیش جناب رئیس دانشگاه . بچه‌ها گفتند نماینده را میگیرند . او گفت که من با شغل خود تضمین میکنم . گفتند که ما شما را قبول نداریم گفت چرا ؟ یکی از بچه‌ها داد زد هنوز نمایندگان سال گذشته برنگشته‌اند . و همینطور او هم بی نتیجه دانشکده را ترک کرد . تا اینکه روز سه شنبه یعنی دوسمین روز اعتصاب رسید . همان شعارها ادامه داشت تا اینکه در حدود ساعت ۱۰/۳ . دکتر طباطبائی معاون آموزشی دانشگاه تبریز برای صحبت با دانشجویان بدانشکده فنی آمد و از همان مهملاتی که معاون قبلی سر هم بافته بود او هم بافت . و در ضمن کمی تهدید کرد که نمیدانم محروم میکنم دانشکده را بی بندم و از این حرفها . البته این حرفها را بعد از نصیحت و معرفی خود بعنوان برادر بزرگ بچه‌ها میزد . عجب معجزه‌ای است که در عرض دقیقه هم برادر میشوند و هم روانه زندان میسازند . بلی ماهیت همایشان اینطور است . بالاخره به بچه‌ها گفت که نماینده نمی‌فرستید ؟ گفتند نه . گفت بکلاس نمی‌روید ؟ گفتند نه . او همینطور دانشکده را ترک کرد تا جریان را به عرض رئیس برساند . بچه‌ها پشت سر او چند دفعه شعار مزدور نمیخواهیم را دادند . تا اینکه امروز هم با همین نحو و با سختگیری بچه‌ها بیابان رسید .

صبح چهارشنبه موقع ورود بدانشگاه دیدیم که در دیوار پیر از کاغذ است که در بالای کاغذ " دانشجویان عزیز دانشکده فنی " بچشم میخورد . خواندیم و دیدیم که بعد از کمی مهربانی با تهدیدهای شدید اللحنی

نوشته شده است که اگر تا ساعت ۳/۱ روز پنجشنبه لغت‌خانه نیاید برای یک‌ترم محروم خواهید شد .
فاصل از اینکه تهدید و زور همیشه آدم را در عقیده‌اش راسخ تر می‌سازد .

امروز بچه‌ها اعتنا بر ازدانشکده به حیاط دانشگاه کشیدند تا اینکه مانور پلیس شروع شد . بچه‌ها ساعت ۱۲ بود که قرار که اشتند خواست‌های خود را کتبا " هر کلاس جداگانه " بنویسند و عده‌ای بنام نامه رسان به نمایندگی این‌خواست‌ها را به رئیس دانشگاه ببرند و این‌کار هم شد . چون خواستند آخرین بهانه‌ها آنها را که می‌گفتند شما در دنان را بما نمی‌گوئید جواب بگویند .

برای اینکه همبستگی خود را با هم نشان دهند و به مقامات دانشگاهی بفهمانند که اگر قریستان‌گان مارا بگیرید پشت سرشان هستیم قرار شد که آنها را تا جلوی درب ورودی خواجه رشیدالدین بدرقه کنند و همین‌کار هم شد و همگی بر کف زمین نشستند و منتظر جواب بودند و همین‌طور تا ساعت ۳ بعد از ظهر بخاطر احترام به فرستادگان‌شان که کرسنه هستند آنها نیز برای غذا خوردن نرفتند . در طول این مدت با اصطلاح کار دانشگاه هم به مانور خود ادامه میداد .

ساعت ۳ بچه‌ها بیرون آمدند ولی بخواستند دانشجویان اعتنائی نکرده بودند و حتی وعده و وعید ولو به دروغ هم نداده بودند . و جواب را در یک کلمه خلاصه کرده بودند . البته بچه‌ها آگاه بودند که نباید با آنها از در التماس بلکه از راه زور رفتار نمود .

از ساعت ۳ بیحد دسته جمعی به سلف سرویس رفته و چند نفری با هم غذا خوردند . روز پنجشنبه فرا رسید . حال در راه وجود داشت . یا باید سر تصمیم خود ایستاد . ولو به قیمت محروم شدن یک یا دو ترم و یا باید به اعتنا پایان داد . ولی بچه‌ها راه اول را انتخاب کردند .

روز پنجشنبه از تشکیل کلاس‌ها جلوگیری بعمل آمد . مقامات دانشگاه نمی‌دانستند چکار بکنند . آنروز حتی برای آنهایی که روز پنجشنبه درس داشتند نیز درس گذاشته بودند . البته برنامه فوق‌العاده . امروز سال پنجم راه و ساختمان امتحان پروژه " بتن آرمه " داشتند که آنها را از سر جلسه بیرون کشیدند . این دفعه مقامات دانشگاهی میخواستند بوسیله دکتر بازرگان که معمولا بچه‌ها خیلی برای او ارزش قائلند بچه‌ها را فریب دهند . مثلا او میگفت که اگر شما هم بودید بلافاصله جواب مثبت میدادید . مگر این‌طور نیست ؟ بچه‌ها جواب میدادند اگر حق بود جواب مثبت میدادیم . بالاخره این نقشه هم نقش آب شد . بچه‌ها صف را به حیاط کشیده شعارهای سیاسی میدادند از جمله میگفتند که " تا حق خود را نگیریم از پای نمی‌نشینیم " و " مزدوران باید اخراج گردند " . روبرو پلیس‌هایی که پهلوه پهلوی بچه‌ها راه می‌رفتند گرفته میگفتند : " تو اگر بر خیزی من اگر ... " و از این شعارها که البته سازمان‌امنیتی‌ها سعی داشتند که از این نوع شعارها جلوگیری کنند ولی نمیتوانستند . بعضی از پلیس‌ها در لباس شخصی وارد صف شده بودند که بچه‌ها بیرونشان کردند . همین‌طور در حالی که شعار داده و پا به زمین میکوبیدند به سلف سرویس رفتند تا از رفقای دانشجویانشان

دعوت به همکاری کنند. در طول ایراد تافسر پلیس با دستگاه بیسیمی که داشتند اما با مقامات بالای در تناس بود. بعد از نهار متوجه شدیم که دیگر فنی ها را دانشجوی دانشگاه تبریز حساب نمیکنند چون دیگر حتی به کوی راه نمیدادند.

دانشگاه کاملاً حکومت نظامی شده بود. بعد از ظهر باز هم بچه ها دور هم جمع شدند که سازمانی ها سعی میکردند بچه ها را با ترساندن و ادا کنند که حتی ساعت ۴ به کلاس میفرستند. ولی موفق نشدند. حالا يك سوال پیش آمده بود که شنبه چطور برای ادامه اعتصاب به دانشگاه بپایند. تصمیم گرفتند که ابتکاری بکار برند؛ لذا با دکتر طباطبائی گفتگو کردند و گفتند که ما میخواهیم به کلاس برویم. و یکی از بچه ها داد کشید "بامید روزی که دکتر بازگان رئیس دانشکده باشد. و بقیه نه عبارت باشند از سازمانی ها و سال پنجم ساختمان کف زدند. ولی در این حین باز شعارهایی داده شد که هوشدار بود برای بچه ها مبنی بر اینکه شنبه باز هم اعتصاب ادامه دارد. متأسفانه باین ابتکار بچه ها پی برده بودند و شنبه دانشگاه بمحاضر پلیس تبریز درآمد و حتی دانشجویان را بدانشگاه راه ندادند. ولی بچه ها هم از آنها پی نبردند که زود از راه برگردند. صف بزرگی تشکیل دادند و به منظور تشکیل تظاهرات خیابانی به خیابان آمدند که نزدیک چهارراه شهناز پلیس پراکندشان کرد. ولی برخلاف انتظار پلیس مشاهده کرد که صف طولی دیگری دوباره از بالای خیابان سیاه که آنها را هم پراکنده ساختند. تحت تأثیر همین عوامل یعنی سختگیریهای دشمن بود که یک دفعه دانشگاه بحال انفجار درآمد و آن نتیجه را داد که بر همه آشکار است.

الحق که راست گفتند - که خدا انقلاب انقلابی را انقلابی تر میکند. هدف بیشتر بچه ها کشاندن اعتصاب به روز دهم اسفند ماه یعنی سالگرد اعدامهای دستجمعی چریکهای فدائی خلق و مجاهد ملت بود. روز شنبه پنجم اسفند ۱۳۵۷ بعد از ظهر دسته بزرگی از دانشجویان در خیابانهای دانشگاه شروع به حرکت کردند و پسا شعارهایی که میدادند خواستار دادرش شدن مجدد دانشکده فنی و برگشتن دانشجویان فنی بدانشگاه بودند. پلیس دانشگاه که مجهز به باطوم بود به فرماندهی یک سروان مرتبا همراه این دسته در حرکت بود و برای حمله به دانشجویان دنبال فرصت مناسبی میگشت تا اینکه نیم ساعت بعد از این چنین تظاهرات آرام در مقابل دانشکده کشاورزی افسر اعلام کرد که اجتماع شما غیر قانونی است و باید متفرق شوید. و در تعقیب آن دستور حمله صادر شد. پاسانها با باطوم به دانشجویان پی سلاح حمله کردند و دانشجویان هر کدام وارد یکی از ساختمانهای دانشگاه شدند. عده ای از دانشجویان بطرف سلف سرویس دویدند و چون آنجا کارگاه ساختمانی وجود دارد با سنگ و آجر و چوب از بالا به پلیس که در تعقیب آنها بود حمله کردند. در این موقع دانشجویان که قبلاً حالت دفاعی داشتند حالت تهاجمی بخود گرفتند و ابتکار عمل را بدست گرفتند. پلیس ها تا جایی که کلاشتری دانشگاه عقب نشستند. در این میان دو پاسان یکی از دانشجویان را در مقابل کوی دختران گیر آورده بدست کتک میزدند که عده ای جیغ داد و فریاد دختران ساکن آنجا دانشجویان را متوجه آنجا کرد. یکی از

پاسبانها فرار کرد و دیگری هم به زحمت زیاد بعد از آنکه کلاهتهدست دانشجویان افتاد موفق به فرار شد . کلاه او با لگد دانشجویان تا خیابان اصلی دانشگاه آورده شد و آنجا قطعاً تنه یکی از درختان آویخته شد . در این موقع دانشجویان که به دانشگاه ها روی آورده بودند دوباره بیرون آمده و در مقابل در بزرگ شمالی دانشگاه جمع شدند . ایستگاه نیز یک درگیری با پلیس صورت گرفت و در طی آن دانشجویان پلیس را از محوطه دانشگاه بیرون ریختند و لندرو که متعلق به پلیس بود و خودشان در رفته بودند در حالیکه عده ای از دانشجویان پلیس های خارج شده از دانشگاه را با ستک و آجر و موزائیک هدف قرار میدادند عده ای ماشین مزبور را به آتش کشیدند و ماشین در جلو چشم پلیس و مردمی که برای دیدن این تظاهرات به بولوار هجوم آورده بودند سوخت . بدین ترتیب تظاهرات در پنجم اسفند به پایان رسید . اطلاع حاصل شد که سه نفر در جریانات همانروز دستگیر شده اند که یکی از آنها یک دانشجوی اردنی بود که آزاد شد . و یکی هم بعلت ضربه مغزی در کلانتری دانشگاه در گذشت .

فردا یعنی ششم اسفند دوباره دانشجویان فنی را به دانشگاه راه ندادند . و آنها را نیز که دانشجوی فنی بودند و ساکن کوی بودند از کوی بیرون کردند .

حدود ساعت ۲ بعد از ظهر بود که دوباره دانشجویان اجتماعی تشکیل داده و در خیابانهای دانشگاه شروع به تظاهرات کردند . این بار بیشتر شعارهای سیاسی داده میشد . دانشجویان در حالی که شعار می دادند به کیوسک پلیس که روبروی دانشگاه پزشکی (دم در جنوبی دانشگاه) بود حمله بردند و پاسبانهای که در آنجا بودند پا به فرار گذاشتند .

دانشجویان شیشه های آنرا شکسته و پوستین های پاسبان ها را برداشته تکه تکه کرده هر کدام را بالای درخت آویزان کردند و تلفن کیوسک را کنده و آنرا تکه تکه کردند . سپس دانشجویان به همان ترتیب قبلی به سوی کیوسک غربی دانشگاه راه افتادند . در این زمان پلیس در کلانتری دانشگاه مشغول تهیه مقدمات حمله بزرگی بود که بعداً به آن اشاره خواهد شد . در این مرحله پلیس ها در مقابل دانشجویان مقاومتی نشان نمیدادند فقط دو پاسبان در مقابل دانشگاه فنی که در رشته بود کشیک میدادند . وقتی که موج عظیم تظاهر کنندگان بسوی آنها روان بود کاملاً مشهود بود که چگونه رنگ خود را باخته و مرگ را پیرچشم خویش می بینند . با نزدیک شدن دانشجویان به آنها عده ای طرفدار حمله به این دو پاسبان بودند و عده ای مخالف این امر بودند . عده ای شعار دادند که " ما با دوستان پلیس کار نمی داریم کسی نباید آنها را مورد حمله قرار دهد " .

در این حال که دانشجویان به مقابل پاسبانهای مزبور رسیده بودند دو پاسبان گفتند " برادران بیایید بروید " بدین ترتیب کیوسک دوم نیز در هم کوبیده شد و پاسبانهایش فرار کردند . بعد نوبت در هم شکستن کیوسک شمالی رسید که بزرگترین کیوسک ویرانه ترین نشان بود رسید و پاسبانها پا دیدن دانشجویان که حالت حمله بخود گرفته بودند بسوی بولوار دویدند و در آن موقع بقیه نگار دانشگاه همراه نیروهای کلکی که از شهریانسی

فرستاده شده بودند در پولوار روی در دانشگاه همراه فرماندهانشان صف کشیده بودند. این کیوسک نیز به آتش کشیده شد و کاملاً سوخت. بعد دانشجویان شورش بسوی کلانتری راه افتادند و وقتی که به نزدیکی آن رسیدند با سنگ و آجر شیشه‌های آنرا شکستند. چند پاسبان که مسئول حفاظت از ساختمان بودند در گوشه‌ای از ساختمان پنهان شدند. دانشجویان ماشین‌سواری یکی از افسران را که روی روی کلانتری پارک کرده بود واژگون کردند و در صدر آتش‌زدن به آن و ساختمان بودند و این تصمیم را با هدای بلند می گفتند که در این موقع حمله وحشیانه پلیس آغاز شد.

با اینکه دانشجویان درهای دانشگاه را بسته بودند پاسبانها که مجهز به باطوم و چوب‌های مخصوص بودند از در و دیوار و از تپه‌های پشت دانشگاه مثل مور و ملخ ریختند و دانشجویان را مورد تعقیب قرار دادند. دانشجویان با دیدن آنها به سوی دانشگاه‌ها فرار کردند ولی درهای ورودی را قبلاً بسته بودند و در نتیجه دانشجویان در محوطه دانشگاه مورد حمله وحشیانه پلیس قرار گرفتند. پلیس هر کدام را میگرفت به قصد کشت میزد. و دو نفر از دانشجویان در همان محوطه دانشگاه بر اثر ضربه‌های وارد به سر درگذشتند. عدای از دانشجویان به کوی دختران پناهمرند و دختران دانشجویان را پنهان کرده بودند و عدای را نیز از پنجره‌های جنوبی ساختمان به باغهای اطراف دانشگاه فراری داده بودند. پلیس‌ها حمله وحشیانه‌ای به کوی دختران کردند و تمام درها و شیشه‌های آنرا شکستند و دربان ساختمان که در را بر روی آنها بسته بود را به قصد کشت‌زدن و وارد ساختمان شدند. و با رفتار کاملاً وحشیانه‌ای دختران دانشجویان را مورد توهین قرار داده و کتک‌زدند. بعد از آنجا نوبت به کوی شماره ۲ پسران که بزرگترین کوی مسکونی دانشگاه است رسید. عدای از دانشجویان در پشت بام و طبقات بالا و سرپایه‌های آبرو جمع‌گیری و سنگ‌بندی کرده بودند.

در اینجا معلوم شد که فرمانده اصلی عملیات یک سرهنگ ارتش است ولی دسته حمله به کوی پسران را سرهنگ ایزدی رئیس راهتمایی تبریز علیرغم مخالفت سرهنگ ارتش مذکور صادر کرده بود.

در داخل کوی شماره ۲ قلع و قمع دانشجویان به شدیدترین و خشن‌ترین صورت خود آغاز شد و امسی دانشجویان سنگ‌بندی کرده خوب مقاومت میکردند. شوفازها را شکسته و آب گرم آنرا به روی پاسبانها میریختند. کدها را از بالای پله‌ها بسوی آنها پرت میکردند و یکی از دانشجویان با چاقوی بازوی آفسری را مجروح کرد.

عدای از دانشجویان از طبقات چهارم و سوم ساختمان را اثر حمله پلیس خود را به پائین افکندند و در نتیجه زخمهای شدید برداشتند. عدای از دانشجویان به شدت زخمی شدند بطوری که حال چندین نفر بقدری وخیم بود که به بیمارستان بردند. در حالیکه بیمارستانهای دانشگاه که یکی هم در همان نزدیکی بود منتظران نکرده بودند بلکه به بیمارستان نیکوکاری و ارتش بردند. بعد چهار نفر از آنها در بیمارستان نیکوکاری در گذشتند. و یکی هم از قرار معلوم در بیمارستان ارتش جان سپرد. بقیه مجروحین دانشجویان را به بیمارستان پهلوی بردند. عدای آنها بقدری زیاد بود که حتی در حال کفرانس و اطاق پزشکان هم مجروحین را روی زمین

خوابانده بودند و اغلیشان دچار شکستگی قسمت‌های مختلف بدن بودند . بقیه دانشجویان ساکن کوی را نیز سوار ماشین‌های پلیس کرده روانه زندان شهربانی کردند که شب‌را آنجا نگه داشته و بعداً در سازمان نیست از همه آنها تعهد گرفتند و آزادشان کردند ولی عدای از آنها را آزاد نکردند .

زخمی‌هایی را که در بیمارستان پهلوی بودند شبانه عمال سازمان امنیت دزدیدند و از سرنوشت اغلب آنها خبر نیست .

از قرار معلوم در این جریان يك پاسبان نیز کشته شده است . ساختمان کوی شماره ۴ بصورتی درآمد که قابل سکونت نیست و احتیاج به تعمیر کلی دارد .

فردای آنروز (روز حله) دانشگاه اعلام کرد که کلاس‌ها از ۲۴ اسفند دایر خواهد بود . ولی دانشجو یان که با اینهمه وحشیگری پلیس مواجه شده بودند اغلیشان دانشگاه را ترک کردند و حتی از شهر تبریز خارج شدند . چند روز بعد جسد دانشجویی را در باغهای اطراف کوی دانشگاه یافته بودند .

خواهر یکی از دانشجویان شهید شده به پزشکی قانونی مراجعه کرد و بایع اعتراض نمود ولی او را هم دستگیر کرده بودند .

یکی از اساتید دانشگاه کشاورزی که در این جریان کتک محضی از دست پلیس خورده بود بشدت به مقامات مربوطه اعتراض کرده بود .

انعکاس این حوادث در شهر خیلی جالب بود . يك راننده تاکسی میگفت که دانشجویان کاملاً حق دارند و حتماً چیزی میدانند که با این وضع اعتراض میکنند و حوادث دانشگاه تهران را در جریان گران شدن بلیط اتوبوس در سال ۱۳۴۹ مثال می‌آورد .

جوانی که در آن حوالی فوتبال بازی میکرد میگفت که نترسید ما هم با شما (دانشجویان) هستیم . دوپسر بچه که هر کدام يك هفتیر قلایی (اسباب بازی) در دست گرفته بودند میگفتند که میرویم پاسبانها را جلوس دانشگاه بکشیم .

يك عملکه در ساختمان سلف سرویس‌گار میگرد و از نزد يك شاهد جریانات بود سراسر گفتگوهایش در مورد دلسوزی به دانشجویان زخمی و دستگیر شده بود .

یکی از دانشجویان که از دست پلیس فرار کرده بود در محله ... در خانهای پناه داده شده بود و افراد خانه بعد از پانسمان زخمهایش و نگه داشتن او در خانه فردایش را خریدن بلیط اتوبوس و دادن مبلغ ۳۰۰ ریال پول جیبی او را اوانه ساخته بودند .

چریک فدائی خلق رفیق " اشرف دهقانی "

مختصری از تاریخچه مبارزات زنان ایران

چریک فدائی خلق رفیق "اشرف دهقانی"

مختصری از تاریخچه مبارزات زنان ایران

وحدت و تشکل ستمدیدگان برای مقابله با بنیاد ستمگری و نابودی آن، یک ضرورت تاریخی است. پیشروترین زنان ایران در رابطه با این ضرورت تاریخی دوش بدوش مردان به لزوم وحدت و تشکل جهت احقاق حقوق اجتماعی و سیاسی خویش پی برده و در سطوح مختلف اجتماعی به نبرد در راه حصول به آرمانهای خویش پرداخته‌اند.

ملاحظه آنچه که در ذیل می‌آید، رشد و غنای تدریجی این نبرد که در محتوی و شکل مبارزات زنان ایران تبلور یافته سیر تکاملی را که زنان ایران طی نموده‌اند بطور اختصار نشان می‌دهد. جنبش زنان ایران بمثابه بخشی از جنبش خلق ما سابقه‌ای طولانی دارد. زنان میهن ما در مبارزات خلق ایران بنا بر شرایط و امکانات موجود، در مبارزات آزادیخواهانه شرکت فعال و فداکارانه‌ای داشته و از خود شایستگی و لیاقت فراوانی نشان داده‌اند. برای نشان دادن سیر تکاملی مبارزات زنان ایران، مادر اینجا این مبارزات را به دودوره مشخص تقسیم می‌کنیم:

۱- مبارزات زنان از جنبش تنباکوتا رستاخیز سیاهکل (سرآغاز جنبش

نوین انقلابی خلق ایران)

۲- مبارزات زنان از رستاخیز شکوهمند سیاهکل تا به امروز.

۱- مبارزات زنان از جنبش تنباکو تا رستاخیز سیاهکل

جنبش تنباکو اولین حرکت همگانی خلقهای تحت ستم ایران علیه استعمار انگلستان و حکومت مطلقه ناصرالدین شاه بود. در سال ۱۸۹۰ میلادی امتیاز دخانیات از طرف ناصرالدین شاه به شرکت انگلیسی "رزی" واگذار و در نتیجه تولید و مصرف آن در سراسر کشور به انحصار این شرکت غارتگر درآمد. مردم از این امتیاز ننگین بخشم آمدند. میرزای آشتیانی و حاج میرزا حسین شیرازی با پیروی از تمایلات مردم، استفاده از دخانیات را تحریم کردند. ناصرالدین شاه مستبد و امین السلطان صدراعظم وقت برای

مقابله با جنبش اعتراضی مردم ، جمعی از روحانیون خود فروخته را تطمیع نموده و از آنها خواستند که مردم را فریفته و ساکت کنند . یکروزهنگامی که یکی از این خود فروختگان سعی داشت مردم برافروخته را به تسلیم وادار کند ، ناگهان دسته بزرگی از زنان تهران جوشان و خروشان به میان مردم هجوم برده و خطاب به مردم گفتند "اگر مردان بخواهند نسبت به این واقعه ننگ آوری اعتنا باقی بمانند ، آنان چادرها را بدور انداخته و نخواهند گذاشت حق ملی مردم بدست بیگانگان بیفتد .

در همان روز زنان و مردان دوشادوش هم به کوچه ها و خیابانهای ریختند چپق ها و قلیان ها را شکسته و معتادین را به ترک اعتیاد دعوت کردند . سرانجام در مقابل این مبارزات یکپارچه و دلیرانه / ناصرالدین شاه با تمام قدرت استبدادش مجبور به عقب نشینی شد و بناچار امتیاز فوق را لغو کرد .

بطور کلی فعالیتهای مبارزاتی زنان کشور ما برای آزادی در سالهای ۱۲۸۴ - ۱۲۹۰ خورشیدی همراه با نهضت ترقی خواهانه مشروطه خواهی اوج گرفت . در این دوره قشر وسیعی از زنان میهن ما بویژه در آذربایجان دوشادوش مردان در مبارزات مشروطه خواهی شرکت نمودند . از جمله هنگامیکه کمیسیونی در تبریز برای اعانه تشکیل شد ، زنان آذربایجان جواهرات خود را بصندوق کمیسیون هدیه کردند . در دوره محاصره تبریز از طرف دستگاه فاسد و جابر محمدعلی شاه ، زنان گذشته از اینکه در پشت جبهه شرکت داشتند در میدانهای نبرد نیز پایاپای مردان جانفشانی میکردند . روزنامه "حبل المتین" که یکی از روزنامه های موقتی دوران مشروطیت محسوب میگردد ، نوشت "در یکی از زدوخوردهای بین اردوی انقلابی ستارخان با لشکریان محمدعلی شاه ، بین کشته شدگان انقلابی جسد ۲۰ زن مشروطه طلب در لباس مبدل پیدا شده "

پیروزی انقلاب اکتبر و برقراری حکومت سوسیالیستی در اتحاد شوروی در توسعه جنبش رهایی بخش ملی ایران تأثیر فراوانی بجای گذاشت . در سال ۱۲۹۹ با تشکیل حزب کمونیست ایران ورشد جنبشهای ملی ، سازمانهای

سیاسی زنان نیز در شهرهای "مختلف ایران شکل گرفت. زنان گیلان برای بدست آوردن حقوق اجتماعی و سیاسی خود در سال ۱۳۰۰ خورشیدی یکسال پس از کودتای ننگین رضا خان قلدر، در رشت جمعیتی بنام "پیک سعادت" را بوجود آوردند. این سازمان برای کسب حقوق اجتماعی و سیاسی زنان مرامنامه و اساسنامه ای تدوین کرد. مؤسسين این جمعیت عبارت بودند از شوکت روستا، جمیله صدیقی، سکینه شبیرنگ، روشنگ نوعدوست و عده ای دیگر. این عده با تشکیل کلاسهای اکابر، دبستان، دبیرستان، کتابخانه، انتشار مجله ای تحت عنوان "پیک سعادت نسوان"، ترتیب مجالس سخنرانی و دادن نمایش، کمک بزرگی به بالا بردن سطح آگاهی زنان زحمتکش گیلان نمودند. جمیله صدیقی و شوکت روستا که در این فعالیتهای شرکت خلاقانه ای داشتند بعدها توسط رژیم دیکتاتوری رضاخان دستگیر و به چهار سال زندان محکوم شدند. همزمان با تشکیل این سازمان در سال ۱۳۰۰ خورشیدی، جمعیتی در تهران بنام "نسوء وطنخواه" تشکیل شد که دارای نشریه ای بنام "جهان زنان" بود. این جمعیت هدفش منحصر به مبارزه برای کشف حجاب و مبارزه با خرافات بود. در اصفهان نیز جمعیتی بشکل اتحادیه صنفی از زنان تشکیل شد. در شیراز "مجمع انقلاب زنان" با همت شاعر مشهور "زندخت شیرازی" کار خود را با جسارت هرچه بیشتر علیه حجاب زنان و نیز در راه آزادی و برابری حقوق با مردان، تبلیغ میکرد. در اواخر سال ۱۳۰۵ در تهران جمعیتی بنام "بیداری نسوان" تشکیل و مقارن همین ایام در قزوین جمعیت دیگری با مرامنامه مشابه جمعیت بیداری نسوان، بنام "انجمن نسوان" تأسیس شد. یکی از زنان آزادیخواه و مبارز این دوره پروین اعتصامی شاعر حساس و آگاه خلق بود که در عرصه ادبیات واز طریق اشعار خود به روشنگری خلق و افشای ارتجاع دست زد. در سال ۱۳۲۸ در تهران "سازمان دمکراتیک زنان ایران" تشکیل و در بیشتر شهرهای ایران مانند رشت، تبریز، اصفهان، آبادان، قزوین و ۱۰۰۰ شعباتی از آن دائر گردید. این سازمان بزرگترین سازمان علنی زنان ایران در دوره قبل از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد بود.

ارگان رسمی این سازمان دمکراتیک "مجله بیداری ما" نام داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ زنان مبارز ایران نیز مانند سایر مبارزین جنبش رهایی بخش خلق مابعلت عدم وجود یک رهبری انقلابی گرفتار تعقیب، حبس و اعدام از طرف رژیم شاه جلاد گردیدند رژیم دست نشانده محمد رضا شاه برای خدمت هرچه بیشتر به اربابان خارجی اش صدای هرگونه حق طلبی را در گلوها خفه ساخت منجمله صدای آزادیخواهانه زنان تحت ستم میهن ما را.

هرچند که شاه دیکتاتور پس از کودتا برای جلوگیری از هرگونه حرکت و جنبشی به سرنیزه و گلوله و زندان و شکنجه متوسل شد ولی شرکت فعال زنان در مبارزه خاموش نشد و در سالهای ۴۱ - ۳۹ در جریان مبارزات دانشجویی و اعتصاب معلمان تهران بار دیگر مبارزات زنان، دوشادوش برادران خود اوج گرفت.

رژیم سرسپرده شاه همانگونه که دست به ساختن حزب دولتی و اتحادیه های قلابی میزند برای زنان میهن مانیز سازمانهای رنگارنگ و فرمایشی بوجود میآورد و از طریق همین لانه های فساد، برنامه های ارتجاعی و ضد اخلاقی خود را اعمال مینماید. او از این طریق مذبوحانه میکوشد تا توجه زنان را از اهداف اساسی مبارزه منحرف نموده "و آنها را به صورت یک کالای نمایشی و تبلیغاتی درآورد. در حال حاضر تعداد این قماش سازمانها و جمعیت ها بسیار فراوان و از آن جمله اند: سازمان زنان ایران، جمعیت های راه نو، امید فرد، کلوپ زنان، انجمن دوشیزگان و بانوان و انجمن های با اصطلاح نیکوکاری و دهها سازمان رسمی و غیر رسمی دیگر که ریاست همه آنها بعهده زنان معلوم - الحال درباری و یا وابستگان آنهاست. هدف کلیه این سازمانها و انجمنها فقط و فقط انحراف جامعه تحت ستم زن ایرانی از پیوستن بمبارزه و پائین آوردن مقام او تا حد یک کالا برای رونق هرچه بیشتر بازار سرمایه داری وابسته و غارتگر است. افشای هرچه بیشتر این سازمانهای ضد خلقی وظیفه هر روشنفکر مبارز است.

شاه این عامل امپریالیسم در سال ۱۳۴۰ به صحنه سازی مضحکی تحت عنوان اعطای حق انتخابات به زنان دست زد و در این رابطه چنان سرو صدایی به راه انداخت که گویی در انتخابات حقی برای مردان وجود داشت که زنان از آن بی بهره بودند.

عده ای که با این اعطای ملوکانه به مجلس راه یافتند متعلق به همان طبقه حاکمه فاسد و از پیچ و مهره های زنگ زده دستگاه حکومت بودند که هیچ تفاوتی با مردان طبقه خود نداشتند.

اما دیگر ماهیت ارتجاعی اصلاحات و فرمانهای شاهانه برای توده های زحمتکش ماروشن شده است. زنان و مردان زحمتکش ما دیگر فریب نیرنگها و برنامه های عوامفریبانه رژیم منفور محمد رضا شاهی را نخواهند خورد. زن آگاه ایرانی دریافته است که استقلال و آزادی او نه در گرو اصلاحات و عطا پای شاهانه بلکه با دگرگونی بنیادی این نظام طبقاتی حاکم و شرکت در جنبش رهایی بخش خلقهای ایران میسر است.

۲ - مبارزات زنان از رستاخیز شکوهمند سیاهکل تا به امروز

رستاخیز سیاهکل نقطه عطفی تاریخی از جنبش سیاسی ایران و نیز آغاز مرحله ای نوین در زندگی زن آگاه ایرانی است. رستاخیز سیاهکل جهش زن آگاه ایرانی را از ورطه ای مملو از احساس ناتوانی و درماندگی میسر ساخت. پس از سالیان دراز زنان پیشرو ایرانی فرصت یافتند که با دست یافتن به آگاهی "ژرف سیاسی" و ایدئولوژیک، / نبردی را آغاز کنند که حاصل آن پیروزی بر نیروهای مرتجعی است که خلق رنجبر ایران و زن محروم ایرانی را قرنهای تحت انقیادی دهشتناک درآورده بود. پیکار حماسی زنان متشکل در جنبش مسلحانه پیشتاز و در راس آن "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" روزنه ای به افق تابناک آینده ای خالی از قید استثمار بروی زنان ایران گشود. دنیایی که خبر از رهایی انسانها از اسارت و استثمار طبقاتی میدهد. نبرد حماسه آفرین زنان چریک علیه نظام دیکتاتوری محمد رضا شاهی که متاثر از جنبش نوین انقلابی در میهن ما است، خود بسیج کننده قشروسیعی

از زنان آگاه به صفوف مبارزه میباشد و این دستاوردی عظیم برای خلقهای تحت ستم ماست .

تعداد کثیر شهدای انقلابی زن که در مبارزه بر علیه دشمنان خلق ایران به افتخار شهادت نائل آمده اند حاکی از آنست که زن ایرانی امروز بیش از هر زمان آزادی توده های رنجبر و منجمله خود را در گرو نبردی قاطع علیه رژیم فاشیستی شاه این نماینده غارتگران داخلی و خارجی میداند .

مبارزه حماسه آفرینانی چون مهنوش ابراهیمی ها ، منیژه اشرف زاده کرمانی ها ، نزهت السادات ها که سرود انقلاب را در میدان نبرد با صغیر گلوله های رزم آور خود فریاد کردند ، نشان دهنده این واقعیت است که مبارزات زنان ایران بخش جدائی ناپذیر جنبش ، رهایی بخش خلقهای تحت ستم ایرانست .

شرکت فعالان زنان در مبارزه ، روشنگر توان انقلابی خلافت آنان در امر مبارزه است . تاریخ مبارزات خلقهای چین ، ویتنام ، کوبا ، و دیگر کشورهای از بند رسته بیا نگر این حقیقت است که زنان مبارز چگونه توانسته اند در کنار مردان به نبرد بر علیه دشمن پرداخته و خلافت خود را نشان دهند . زنان مبارز ایران شایستگی و توان انقلابی خود را با به عهده گرفتن مسئولیتهای تحقیقاتی و شرکت در جنگهای چریکی به نحو خوبی نشان داده اند .

بار شد جنبش نوین انقلابی و شرکت وسیع زنان مبارز در جنبش انقلابی مسلحانه پیش از ، شرح حماسه آفرینی یکایک آنان در اینجا مقدور نیست و ما تنها به گوشه ای از مبارزات چند تن از زنان رزمنده جنبش نوین انقلابی ایران بسنده میکنیم .

— چریک فدایی خلق رفیق شهین توکلی — مبارز آزاده ای که با وجود داشتن کودک شیرخواره در عملیات چریکی فعالانه شرکت می جست ! در سوم خرداد ۱۳۵۰ به هنگام تعویض خانه تیمی ، مورد حمله پلیس مزدور شاه واقع گردید و در جریان آن دستگیر شد . این زن رزمنده و فدایی شجاع در بیدار گاههای نظامی پس از تحمل شکنجه های قرون وسطایی اظهار داشت " من

همواره در زندگی هدفم خدمت به مردم و از بین بردن فقر و بیسوادی و تضادهای اجتماعی بوده است. . . . برای من در کیفر خواست صادره تقاضای اعدام شده است. من در ضمن اینکه، اتهامات وارده را رد میکنم صراحتاً به شما واریابتان اعلام میدارم که خون من از خون همسرو برادرم رنگین تر نیست. من از مرگ هراسی ندارم. " (رفقای شهید حمید توکلی و سعید آربن برادر و همسر رفیق شهین در سال ۱۳۵۰ بدست دژخیمان شاه تیرباران شدند) هنگامیکه رای دادگاه را خواندند این رفیق دلیر با خونسردی گفت "امروز برآستی حس میکنم که جز زنجیرهای دستم چیزی برای از دست دادن ندارم. "

— چریک فدایی خلق رفیق مهنوش ابراهیمی درنهم مهرماه ۱۳۵۰ حماسه‌ای دیگر آفرید. بانبرد دلیرانه‌ایکه یک تنه با قوای دشمن نمود این امکان را بوجود آورد تا در پناه آتش مسلسل رفقای هم‌رمزش فرار کنند تا بتوانند در سنگری دیگر بر علیه رژیم آدمکش شاه به مبارزه ادامه دهند. "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" در مورد رفیق شهید مهنوش چنین میگوید: "ما بار دیگر خاطره رفیق مهنوش را گرامی میداریم. خاطره او که با نبرد قهرمانانه‌اش توده وسیعی را به منطقه کشانید و به آنها درس شجاعت داد. رفیق مسئول تیم تا جائیکه صدا بگوش میرسید، شلیک بی انقطاع مسلسل رفیق را میشنید که در گرگ و میش صبح سرود رزم آوری میداد. مهنوش در آخرین صبح زندگیش زیبا ترین سرود را خواند. "

— چریک فدایی خلق رفیق فاطمه سعیدی (شایگان) — مظهر اراده و مقاومتی است که آگاهی دوران ساز تاریخی در انسان عصر ما بوجود می‌آورد. این رفیق فدایی بیش از پنجاه و یک سال دارد. رفیق هنگام مراجعه به یک خانه تیمی محاصره شد و بدست مزدوران دشمن اسیر گردید و تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفت تا بدانجا که از هردو دست فلج شده است. رفیق فدایی فاطمه سعیدی ما، در رفیق نادر شایگان، مادر و رفیق همه پویندگان راه انقلاب رهایی بخش در جنبش انقلابی مسلحانه، به "رفیق مادر" مشهور گردیده است، حماسه مبارزه و مقاومت مادر الهام بخش کلیه فرزندان انقلابی میهن ماست.

رفیق مادر همچنان دلاورانه در زندان شاه به مبارزه ادامه میدهد. رفیق مادر پس از شهادت فرزندش "نادر" چنین میگوید: "نه تنها نادر بلکه خودم و تمام فرزندان دیگرم باید در جنبش رهایی بخش شرکت کرده و علیه دشمن بجنگیم و اگر مرگ پیش آمد به استقبالش برویم." رفیق مادر همانطوریکه ایمان داشت دو فرزند ۱۳ و ۱۱ ساله نوه ۹ ساله اش نیز در انقلاب رهایی بخش شرکت جست و سرانجام بدست آدمکشان سازمان امنیت ب شهادت رسیدند. خون گرم و پاک آنان میثاق وفاداری هر چه بیشتر مبارزین راه انقلاب به آرمان خلق است. رفیق شهید مرضیه احمدی اسکویی در نامه ای خطاب به رفیق مادر چنین مینویسد:

"رفیق مادر فرصتی دست نداده که با تو در کینه های فراوانم بدشمن حرف بزنم که چگونه آنرا جلایافته تر مییابم، که باز هم بزرگواری بیکرانه ترا بستایم و بتو باز هم بگویم که چگونه از محبت و عشق پاک و پرشکوه تو نیرو میگیرم و در برابر دشمن کینه جوتر میشویم. ای خوبترین مادر، خود را ناتوان مییابم که بتوانم آنچه را در حق تو میاندیشم و احساس میکنم برای بنویسم. تو مثل دریایی از خشم و محبتی، خشم به دشمن توده و محبت به توده و مامگی در این خشم گسترده تر، دلهایمان را صفا میدهیم تا بتوانیم بیشتر پایداری کنیم. صمیمی ترین رفیق مبارز، حتی دوست داشتن تو برای همه ما این تعهد را بوجود میآورد که در راه آزادی توده ها یکرنگ و محکم باشیم و تا آخرین قطره خون خود با دشمن بجنگیم. چرا که، کسی که ترا دوست دارد، ترا که پیکره روشن عشق و کینه ای بینهایتی، اگر جز این باشد سزاوار زنده ماندن نیست. رفیق مادر آیا میدانی با افسانه دلیری و شهادت و از خود گذشتگی ات تمام افسانه ها تیرا که تا کنون در حق مادر نوشته شده گه نه کرده ای؟ حق هم برای این است. زیرا تو تنها مادر مبارزین جهان نیستی بلکه بزرگترین رفیق آنان هستی. رسم اینست که به محبوبترین کسان هدیه ای میدهند و من لحظات فراوان فکر کرده ام برای یک رفیق بزرگوار چه هدیه شایسته ای میتوانم بدهم و با خود گفته ام - اگر بتوانی همیشه به توده ها و رفقاییت وفادار

بمانی اگر همیشه شایسته باشی که رفیق مادر ، با شهامت ترین رفیق رادوست بداری ، میتوانی از قطرات خون خود دسته گلی ببندی روزی که در راه توده ها آخرین تلاشت را کردی و آنگاه که آخرین تیرت را در قلب دشمن نشاندی ، برای مادر بفرستی . شاید این هدیه ای باشد که بتوانی آنرا با بی شرمساری به شایسته ترین رفیق تقدیم کنی . رفیق مادر من وعده چنین هدیه ای را بتو میدهم . بپذیر تا آن دم که هدیه ام را برایت بفرستم ."

— یکی دیگر از نمونه های شکوهمند مبارزات انقلابی زنان پیشاهنگ چریک فدایی رفیق "اشرف دهقانی" خواهر رزمنده انقلابی ، فدایی شهید بهروز دهقانی (بهروز تبریزی) است . رفیق اشرف دهقانی حماسه پرشکوهی از ایمان به پیکار در راه رهایی خلق و ایمان به پیروزی آفریده است . رفیق در اردیبهشت ۱۳۵۰ هنگام اجرای یک مأموریت چریکی مورد حمله مزدوران ساواک قرار گرفت و پس از مقاومت فراوان بدست دشمن اسیر گردید . دژخیمان شاه رفیق اشرف را بلافاصله به زندان شهربانی بردند و تحت شدیدترین شکنجه ها قراردادند . دشمن چنانکه خود ادعا میکرد شلاقش بر این دختر مبارز اثر نمیکرد . رفیق اشرف دهقانی که در جامعه ای مملو از تضادهای طبقاتی بزرگ شده و تجزیه عینی فقری انتهای خلق زحمتکش وجودش را آکنده از کینه در برابر این همه بیعدالتی نموده بود ، سرانجام سنگر مبارزه بی امان خویش را در میان رفقای پیکارجوی "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" یافته بود . رفیق در زندان وحشیانه ترین شکنجه های دژخیمان شاه را بیاد چهره های رنج دیده کودکان روستایی تحمل مینمود و لب به سخن نمیگشود . دشمن ، این دژخیم فقیر چنین میپنداشت که با ارتکاب اعمال شنیع و پست ، خواهد توانست نیروی مقاومت چنین انقلابی راستینی را درهم شکند . اما چه عبث . مقاومت دلیرانه رفیق اشرف در بند بار دیگر مزدوران ناچیز دشمن را به حقارتشان معترف نمود . رفیق اشرف درباره اعمال زشتی که در مورد او مرتکب شدند چنین میگوید :

... من از رفتار کراهت بار او (مزدور دشمن) خشمگین بودم . ولی

تلاش میکردم آنچنان خودم را بی تفاوت و خونسرد نشان بدهم که عوض من آنها احساس حقارت و شرم بکنند. میخواستم بانه‌ها بفهمانم که این رفتار پست و حقیر آنان برایم اهمیتی ندارد. براستی چه اهمیتی میتواند داشته باشد، مگر اینکار با شلاق خوردن برای من تفاوتی داشت؟ هر دو شکنجه بودند و هر دو به یک قصد و یک هدف انجام میگرفتند. با این هدف پلید که می‌خواستند اسرار سازمانی مرا باین وسیله بیرون بکشند. و من هر دو را با اتکاء به یک هدف والا و ارزشمند تحمل میکردم و بخاطر پیشبرد آرمان پرشکوهم، بخاطر حفظ اسرار سربیکه فاش نکردن آن بسود مبارزه و انقلاب بود. این تحقیر و شکنجه برای من گذرا و کوتاه مدت بود، در حالیکه خلقهای زحمتکش را مجسم میکردم که نه یک ساعت، نه یک روز بلکه هر لحظه در زندگی پر زحمرو میتشان آنرا تحمل میکردند. " (نقل از حماسه مقاومت - نوشته رفیق اشرف دهقانی)

رفیق اشرف دهقانی پس از تحمل دو سال شکنجه‌های مخوف و وحشیانه رژیم، در اوایل فروردین ۱۳۵۲ با هشیاری و فراست خاص انقلابی موفق شد تا از زندان فرار کند. پس از فرار از جنگ مزدوران طی پیامی به خلق زحمتکش ما چنین گفت: "وقتی سرنوشت و رهایی خلق از بندهای اسارت بمیان میاید چگونه ممکنست با آغوش باز تمامی خطرات را بجان نخرید و چگونه ممکنست لحظه‌ای رنجهای خلق را فراموش کرد و از فکر صربه زدن بدشمن غافل ماند." آری این چنین است آموزش ژرف انقلابی چریکهای فدایی خلق و درک حقایق آنها از راهی که برگزیده‌اند.

- در روز ششم اردیبهشت ۱۳۵۳ مردم تهران شاهد حماسه‌ای دیگر از عشق و ایمانی راستین به خلق و کینه و نفرتی عظیم به دشمن بودند. این حماسه آفرینان که دلاوری آنان زبانزد توده‌ها گردیده دوتن از رفقای زن پیکارجوی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران بودند. این دور رفیق بهنگام مواجهه با مزدوران دشمن چنان هنگامی از قاطعیت مبارزاتی بپا کردند که در خیمان شاه در حالیکه ترس و وحشت سراپای حقیرشان را بلرزه درآورده بود

برای توجیه حقارت و احساسات برتری طلبی رذیلانه‌شان، سعی میکردند که این دور رفیق را مردانی وانمود کنند که به لباس زن درآمده‌اند. واقعاً از این قرار بود که - رفیق چریک مرضیه احمدی اسکویی پس ازوقوف به این امر که محل قرار رفیق شیرین معاضد در محاصره دشمن است برای نجات رفیق هم‌رمش به محل قرار شتافت و پس از آنکه مزدوران دشمن را زیر آتش مسلسل گرفت خود نیز به شهادت رسید و با رمان والای خود و بقولی که به "رفیق مادر" داده بود و قادر ماند.

- رفیق شیرین معاضد پس از ایستادگی دلیرانه در برابر دشمن علی‌رغم کوشش در زنده‌دسگیر نشدن، دست‌گیر و زیر شکنجه مزدوران شاه کشیده شد. در زندگی نامه رفیق مرضیه احمدی اسکویی از نبرد خلق شمازه ۳ ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران چنین می‌خوانیم:

"... رفیق مرضیه توانست احساسات پرشکوه و آگاهی عینی خود را از زندگی توده‌ها با تئوری مارکسیسم - لنینیسم درآمیزد. رفیق مرضیه برای افزایش شناخت خود از قانونمندی‌های تکامل جامعه و آگاهی از مبارزات خلق دست به مطالعه می‌زد تا با دیدی علمی‌تر برای آشنایی با زندگی خلق بمطالعه عینی بپردازد و از این طریق بتواند در مبارزات آزادیبخش رهایی کند." رفیق مرضیه در طی دوران تحصیل در دانشسرای عالی سپاه دانش در روستاهای ورامین رفت و آمد میکرد و اوقات زیادی را با خانواده‌های روستایی می‌گذراند. او همچنین به بسیاری دیگر از روستاهای ایران سفر میکرد و در آنجا برای کودکان در مدرسه‌های روستا، کتابخانه درست میکرد و با سپاهیان دانش‌دوست میشد و با ارسال کتاب برای آنها کوشش میکرد تا آگاهی سیاسی آنان را ارتقا دهد.

رفیق مرضیه احمدی اسکویی یکی از چهره‌های فعال اعتصابات دانشجویی بود و در اعتصابات اسفند ۱۳۴۹ نقش رهبری داشت. رفیق در زمستان ۱۳۵۱ پس از تماس با رفقای شهید نادر شایگان، حسن رومینا و چند تن دیگر به تشکیل یک گروه مارکسیستی با خط‌مشی مبارزه مسلحانه مبادرت ورزید و پس

از شهادت چندتن از رفقای خود به عضویت سازمان چریکهای فدایی خلق ایران درآمد. رفیق مرضیه سرشار از قریحه و استعداد نویسندگی بود. قریحه و استعداد نویسندگی او در اشعار و داستانهایی که همه قصه زندگی محنت زای توده های رنجبر میهن ماست بیان گشته است. با این حال رفیق میگفت: "من نمیخواهم با نویسندگی زندگی کنم بلکه میخواهم قصه هایم را بازندگیم بنویسم." (نقل از کتاب خاطراتی از یک رفیق - یادداشت های چریک فدایی خلق مرضیه احمدی اسکویی - از انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران). رفیق مرضیه چنین هم کرد. زیباترین چکامه زندگی را با خون سرخ و جلا یافته اش بر عرصه میدان نبرد سرود.

- چریک فدایی خلق شیرین معاضد که در زمره پرشورترین رهروان انقلاب ایران است، از همان آغاز پیوند تشکیلاتی با سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، / تمام توان مبارزاتی اش را در راه حصول به هدفهای جنبش بکار گرفت.

پشتکار و برخورد متعهدانه رفیق در پیشبرد وظایف انقلابی، او را به منبع نیرو و الهام برای رفقای بدل ساخته بود.

رفیق شیرین معاضد پس از دستگیری تحت سبانه ترین شکنجه های درخیمان شاه قرار گرفت و اینک بابدنی سوخته و جسمی دردمند با ایمان بزرگش به پیروزی، پایدار و سرفراز چون ستاره ای درخشان در آسمان انقلاب ایران میدرخشد.

- از دیگر نمونه های درخشان مبارزات انقلابی زنان ایران سیمای پر افتخار رفیق شهید چریک فدایی خلق زهت روحی آهنگران است. رفیق که مسئولیت یک تیم تبلیغ مسلحانه را بعهده داشت در محله کارگر نشین کمال آباد کرج با رفقای همزمش توسط مزدوران رژیم شاه در محاصره قرار گرفت. درگیری ساعتها بطول انجامید شدت این درگیری بحدی بود که مزدوران ساواک و ژاندارمری علاوه بر تجهیزات زمینی در موجهه با این تیم چریکی برای نخستین بار از هلیکوپتر نیز استفاده کردند. در این درگیری

رفقا محمود عظیمی ، یداله زارع (رفیق کارگر) ، مارتیک قازاریان ، نزهت روحی آهنگران شهید و رفیق اعظم روحی آهنگران خواهر رفیق نزهت دستگیر و تحت شکنجه های قرون وسطائی قرار گرفت .

— چریک فدایی خلق رفیق فاطمه حسن پورخواهر رفیق شهید غفور حسن — پورا از اعضای سازمان چریک های فدایی خلق ایران بود که با قاطعیت یک چریک فدایی خلق در درگیری یک پایگاه چریکی در شهر آمل بمدت ۸ ساعت رو یاروی با تعداد کثیری از مزدوران دشمن به نبرد پرداخت تارفعای همزمش بتوانند در زیر چتر آتش سلاح او موفق به فرار شوند پس از آنکه رفقای از محاصره نجات یافتند ، رفیق فاطمه پایگاه و همه اسناد راه آتش کشید و پس از کشتن دو نفر از افسران مزدور و یک درجه دار دشمن ، برای آنکه زنده بدست دشمنان خلق اسیر نگردد با انجام یک عمل فدایی بوسیله انفجار نارنجک خود به شهادت رسید و با خون سرخش صفحه پرافتخار دیگری بر تاریخ جنبش نوین انقلابی میهن ما افزود . شدت درگیری چنان بود که تا چند ساعت پس از شهادت رفیق نیروهای دشمن جرات ورود به خانه تیمی چریک های انقلابی را نداشتند . انعکاس این واقعه در سطح وسیعی از شهر آمل ، تاثیر عمیقی بر روی اهالی بجای گذاشت و مردمی که شاهد وحشت و زبونی نیروهای امنیتی شاه جلاد بودند خبر این درگیری را برای یکدیگر تعریف میکنند . چنین نوین انقلابی خلق ما از چنین نمونه های درخشان فراوان دارد . از جمله :

— رفیق منیژه اشرف زاده کرمانی رزمنده مجاهد از نخستین زنان انقلابی میهن ماست که در زمستان ۱۳۵۴ بدستور مستقیم شاه تبرباران گردید .

— رفیق مجاهد و رزمنده دلیر رفعت افراز که در نبرد منطقه ای بخاطر همبستگی عمیق انقلابی ، بصوف انقلابیون عمان پیوست و در هنگام ادای وظیفه انقلابی به افتخار شهادت در ظفار نائل شد .

— رفقای مجاهد و رزمندگان دلیر صدیقه رضایی وفاطمه امینی که تحت

سبعانه ترین شکنجه‌های دژخیمان قرار گرفتند و بی آنکه کوچکترین ضعفی از خود نشان دهند به شهادت رسیدند و یک بار دیگر پیوند خود را با خلق ستم‌دیده ایران در عمل ثابت کردند .

رفقای فدایی زهرا آقانبی قلهکی ، زهرا آقانبیل ، لادن آل آقا ، نسترن آل آقا ، نادره احمد هاشمی ، فاطمه افرینیا ، میترا بلبل صفت ، فخرالسادات حسینی ، ظاهره خرم ، پری‌شاهی ، عزت غروی ، نسربین فضیلت کلام ، زهرامدیرشانه‌چی ، گلرخ مهدوی ، توران یداله‌ی و دهها رفیق رزمنده دیگر از ستارگان درخشان انقلاب ایران و از اعضای برجسته سازمان چریکهای فدایی خلق ایران بودند که همگی در میدان نبرد با دشمن خونخوار ، بشهادت رسیدند .

— رفقای فدایی عاطفه جعفری ، رفیه دانشگری و دهها رزمنده انقلابی دیگر هستند که هم اکنون در زندانهای قرون وسطایی محمد رضا شاهی بسر می‌برند و وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را در راه آرمان والای خود تحمل مینمایند .

شرکت زنان آزاده‌ای چون "رفیق مادر" و دیگر رفقای رزمنده چریکهای انقلابی در مبارزات رهایی بخش خلق به مفهوم شکست تلاشهای مذبوحانه رژیم منفور پهلوی ، در ایجاد شکافی عمیق بین زنان و مردان زحمتکش و مبارز جامعه ما و محروم کردن زن ایرانی از شوکت در مبارزه برای ایجاد جامعه‌ای خالی از استثمار و بندگی میباشد .

وابستگیهای خانوادگی ، زنجیرهای کهن استثمار زن فرهنگ استعماری هیچکدام نتوانست زن ایرانی را از مبارزه بر علیه نظام حاکم و شرکت در نبرد مسلحانه علیه استثمار و استثمار باز دارد .

گسترش مبارزه ملحانه ، پیکر رژیم شاه و اربابان غارتگر خارجی‌اش را بلرزه درآورده و خشم توده‌ها که سالهای سال به علت خفقان و دیکتاتوری سیاه دودمان منفور پهلوی در دلها فشرده شده بود ، هر روز بشکلی نمایانتر زبانه میکشد .

تشدید مبارزات دانشجویان ، کارگران ، دانش‌آموزان و دیگر توده‌های

تحت ستم (کسبه، بازاریان، روحانیت مبارزو دهقانان) بیان کننده این حقیقت است.

همراه با تشدید مبارزات سراسری توده‌های زحمتکش ورنجدیده ایران نقش زنان و خلاقیت و ابتکار آنان در مبارزات توده‌ای بسیار چشمگیر است. دختران دانشجو در کنار برادران دانشجوی خود بر علیه دستگاه ظلم و بیدادگری شاه بپا خاسته و حتی مبارزات خود را به پیروی از رهنمودهای جنبش انقلابی مسلحانه پیش‌تاز از چهار دیواری دانشگاه بیرون برده و به میان توده‌های ستمدیده کشانده‌اند. زنان تحت ستم میهن ما که در زیر فشار سالها محرومیت هرگونه زندگی محنت باری راسرنوشت خود می‌پنداشتند با آگاهی روزافزون به حقوق حقه خود دیگر په‌آسانی تسلیم هرگونه زورگویی و ستم نمی‌شوند.

اعتصابات زنان کارگر در کارخانجات پارس الکتریک، قرقه زیبا، مبارزات دلیرانه زنان زحمتکش خارج از محدوده و... نمونه‌های درخشانی از مبارزات زنان تحت ستم میهن ماست. شرکت وسیع زنان در قیامهای شهری در چند ماه اخیر و افشاگری بی‌سابقه توسط آنان، نقش فعال نیمی از خلق تحت ستم ما را بخوبی نشان میدهد.

اوجگیری همه این مبارزات نتیجه مستقیم مبارزه مسلحانه و نقش آن در پرورش عنصر آگاه منجمله زنان ایران بوده است.

در سالهای اخیر بارها خواهران و مادران مبارزین در بند، در حمایت و پشتیبانی از فرزندان خود بدون ترس و وحشت از درخیمان شاه دست به اعتراض و افشاگری بر علیه جنایات رژیم شاه زده‌اند.

ما بارها شاهد اشک شوق مادرانی بوده‌ایم که بشهادت فرزندان انقلابی خود افتخار می‌کرده‌اند. هنگامیکه خبر شهادت رفیق شهید چریک فدایی خلق عباس کابلی به خانواده‌اش رسید مادر قهرمان بارو حیه یک مادر شجاع به افرادی که به او تسلیم می‌گفتند جواب داد " بجای تسلیم گفتن باید خوشحال بود که عباس ما با سلاح خود از دواج نمود، باید افتخار کرد. " مادر رفیق

شهید چریک فدایی خلق غفور حسن پور هنگامیکه خبر تیرباران فرزندش را باو رساندند چنین گفت "انقلاب ایران همچون درخت تناوری است که ریشه‌های قطورش در دل خاک وطن جای دارد پسر من و نظایر پسر من تنها شاخه‌های این درخت هستند و دشمن تنها میتواند شاخه‌های این درخت را بزند، ولی ریشه همچنان پابرجا است و با زدن هر شاخه، شاخه‌های بسیار خواهند رویید. پس من از مرگ فرزندم دلگیر نیستم، امید من به شاخه‌های جدید است." درود به این مادران قهرمان و تمام مادران شهدایی که با چنین روحیه‌ای از شهیدان راه رهایی خلق استقبال میکنند.

خواهران و مادران مبارزما باید از زندگی سرشار از مبارزه چریکهای انقلابی آموزش گرفته و هرچه گسترده‌تر به صفوف مبارزات رزمایی بخش خلقهای ایران بپیوندند. زیرا رهایی زن ایرانی در گرو پیروزی جنبش‌رهایی بخش خلقهای تحت ستم ایران است. همانگونه که زنان قهرمان ویتنام با شرکت در مبارزه پیروزمندان بر علیه امپریالیسم و حکومت دست‌نشانده آن، به آزادی واقعی دست یافتند.

گسترده‌تر یاد مبارزات زنان رزمنده ایران

مستحکم باد پیوند مبارزات زنان با جنبش انقلابی مسلحانه پیش‌تاز

نابود باد رژیم دیکتاتوری - فاشیستی محمد رضا شاه

مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکا

گروه هوادار "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران"

اردیبهشت ۱۳۵۷ خورشیدی

۳۰ ریال